

از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران

مصدق در محکمه نظامی

کتاب اول

(جلد دوم)

به کوشش

جلیل بزرگمهر

فهرست مندرجات جلد دوم

صفحه	مقاله
۴۰۷	بخش ششم: تهود
۴۰۹	جله هفتم
۴۲۶	« هجدهم
۴۴۴	« نوزدهم
۴۷۱	« بیستم
۵۰۴	« بیست و یکم
۵۲۵	« بیست و دوم
۵۵۲	« بیست و سوم
۵۸۲	« بیست و چهارم
۶۱۲	« بیست و پنجم
۶۲۷	« بیست و ششم
۶۴۸	« بیست و هفتم
۶۶۲	« بیست و هشتم
۶۷۵	« بیست و نهم
۶۹۳	« سیام
۷۱۷	بخش هفتم: محکومیت
۷۱۹	جله سی و یکم
۷۵۱	« سی و دوم
۷۵۶	« سی و سوم
۷۶۵	« سی و چهارم
۷۸۵	« سی و پنجم

در دیپاچه جلد دوم از محاکمات دکتر محمد مصدق که مربوط به بقیه جریان محاکمه در دادگاه بدوی نظامی میباشد بی‌مناسبت ندانستم نکته‌هایی را در حاشیه رسیدگی نادرسی ارتش یادآور شوم.
بعدها آنکه دولت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با يك کودتای نظامی ساقط گردید .

شاه و دولت کودتا عتدومات محاکمه دکتر مصدق را در دادگاه ویژه نظامی تدارك دیدند تا مصدق را زیر سلطه نظامیان به اصطلاح «شاه پرست» خفه کنند، سپس از وارد آوردن انواع اهانتها و به نظر خود بی‌آبرو کردن محکوم نمانند. سپس به دنیا بگویند اعمال مصدق چنان خلاف بوده که در دستگاه قضایی کشورش محکوم گردیده است، غافل از اینکه در مورد دکتر مصدق و تأثیر جهانی محاکمه او در اشتباه مطلق بودند.

دکتر مصدق، با پنجاه سال مبارزه با ظلم و استعمار و استبداد، مبارزه با رضا شاه و محمد رضا شاه و چتیندن طعم زندان‌ها و تبعیدها و سرگردنیاوردن در مقابل زور مداران، با هوش و حافظه سرشار و احاطه به علوم سیاسی و اجتماعی و تحصیلات عالی، بی‌باك و غرنده همچون شیر دریند و در عین حال بدون تکبر و نخوت و عاری از جاه طلبی و ریاست مناری معمول، بیدی بود که از این باندا بلرزد و مرعوب گردد. او در راه اعتلای ایران برای خود احساس خطر نمی‌کرد بلکه به استقبال خطر نیز می‌رفت. من این را باطنی جلسات طولانی ملاقات و همکاری با او در طول مدت محاکمه به حقیقت دریافتم. ادعا نیست، عین واقعیت است. دکتر مصدق بارها در زندان به من گفت:
«خدا را شکر می‌کنم که این محاکمه فراهم شد تا بتوانم حقایق را به گوش ملت ایران برسانم. اگر مرا یکسره به احمدآباد تبعید کرده بودند مردم از بسیاری حقایق بی‌خبر می‌ماندند.»

بازرسی

ظاهراً بازپرس پرونده سرهنگ کیهانخدیو بود. قبل از اشتغال به بازپرسی دکتر مصدق مردی سالم و نیک‌نفس شناخته می‌شد، با تشویق سررتیب حسین‌آزموده به تنگ بازپرسی

آلوده گردید. در واقع بازپرسی با مباشرت شخص سرریب آزموده به عنوان دانستان ارتش انجام می گرفت.

جزئیات بازپرسی بدون کمی و کاستی عیناً در کتاب نقل شده است که از نظر موضوعات طرح شده در بازپرسی، مواجهه، تهدیدها و گاه خودشیرینی و تعلق آزموده و مقاومت های فراوان دکتر مصدق بسیار خواندنی و عبرت آموز است. برای قبولاندن نظرات خود به بازپرس اصرار دارد. می خواهد همه صفحات بازپرسی پامضاء او برسد، قبل از امضاء متن بازپرسی را بدقت مطالعه کند، و صفحات پرونده را یادداشت نماید. بازپرس و آزموده را کلافه می کند و وقتی با اعتراض آنان مواجه می شود به طعنه می گوید: «در این مملکت همیشه دیده شده که پرونده هایی از بین رفته است. من نظرم استحکام کار خودم بوده است.»

اعتراض دکتر مصدق به قرار بازداشت با تأیید بر دادگاه نظامی مورد قبول واقع نگردید. از اصل هم قرار نبود این اعتراض مورد قبول واقع شود. مصدق از عدم قبول اعتراض تعجب نکرد. زمینه را بهتر درک نمود و خود را آماده نبرد و یاری کرد.

محاكمه و مقدمات آن، وکالت

چگونگی قبول وکالت را قبلاً توضیح دادیم. در اینجا قصدم تشریح نحوه تلقی وکیل و موکل است.

در برخورد اول برای دکتر مصدق بین من، یعنی سرهنگ جلیل بزرگمهر که به وکالت تسخیری او انتخاب شده بودم، و دیگر سرهنگان و افسران که عده ای از آنان در ساقط کردنش مداخله داشته و خانه او و فرزندان را غارت کرده بودند وجه تمایزی نبود. همه لباس نظامی به تن داشته و به مراتب برجانی داشتیم. او مرا می خواست به محاکم آزمایش بیازماید. من هم تلاش و اصراری در قبولاندن خودم به دکتر مصدق نداشتم. با وجود خطراتی که از این وکالت سوابق خدمتی ام را تهدید می کرد بدون مصلحت اندیشی نسبت به آینده خود با عشق و علاقه سرشار و بدون تظاهر و خودنمایی صادقانه و صمیمانه انجام این وظیفه مهم مصمم شدم.

در طول مدت آمادگی برای محاکمه، با برقراری روابط برای تهیه مدارک از اشخاص جهت تنظیم لوایح و نیز در طول جلسات اولیه دادگاه بدوی اعتماد دکتر مصدق به من جلب شد و این جلب اعتماد موجب گردید که در دادگاه تجدیدنظر نظامی خودش مرا به وکالت انتخاب نماید. انس و الفت حاصله باعث شد که پس از تبعید به احمدآباد، ملک شخصی وی که تا آخر عمر نیز این تبعید ادامه داشت روابط اینجانب با وی همچنان از طریق مکاتبه ادامه یابد. شیرینی و خلوت مجالست با او فراموش نشدنی است؛ این یاد و یادگار را همواره حفظ خواهم کرد.

اولین جلسه دادگاه بدوی در روز هفدهم آبانماه ۱۳۳۲ و آخرین جلسه - جلسسی و پنجم - در روز سیام آذرماه ۱۳۳۲ تشکیل گردید. طول مدت جلسات دادرسی بدون در نظر گرفتن تنفس های کوتاه بالغ بر ۱۴۹ ساعت و ۲۵ دقیقه بود.

دکتر مصدق در تمام سه جلسه اول و در قسمتی از جلسه چهارم به تشریح عدم صلاحیت دادگاه پرداخت. دادگاه انتظار داشت که ایراد به صلاحیت فقط به موارد نقص پرونده، مرور زمان، عدم صلاحیت نادرسان و دادستان (دلایل مربوط به رد قضات) مربوط گردد. ولی با وجود تذکرات عمده رئیس دادگاه دکتر مصدق در این جلسات و در خلال صحبت در مورد عدم صلاحیت، کارنامه دولت خود را برشمرد و از عبارات دولت خود با استعمار، از مشکلات و موانع و از مخالفت هایی که با او می شد یاد کرده و توطئه هایی را که برای ساقط کردنش در مجلس و دربار صورت می گرفت فاش ساخت. خوانندگان یقیناً توجه کرده اند که دفاع دکتر مصدق به صورت عادی و سهولت انجام نمی گرفت. تا دکتر مصدق شروع به قرائت قسمتی از لایحه اش می کرد از طرف رئیس دادگاه بطور مداوم به او اخطار می شد که: «مربوط به صلاحیت نیست.» یا «حال که دادگاه رأی به صلاحیت خود داده است فقط ایرادات به کیفرخواست را عنوان کنید.» یا «موضوعاتی که می فرمایید تاریخ دوره محمدعلی شاه است و به ما ربطی ندارد.» و ... قسمت اعظم از جلسه چهارم و نیز قسمتی از جلسه پنجم را سرتیب آزموده به رد اظهارات دکتر مصدق پرداخت. البته نه با بیان ساده و عادی بلکه توأم با فحاشی، اهانت، افترا و نسبت های دروغ و ناروا.

در جلسه پنجم، سرهنگ دوم شاهقلی وکیل سرتیب ریاحی به دفاع از موکل خود پرداخت. سرهنگ شاهقلی با احاطه ای که، به قوانین جزایی و مخصوصاً قانون دادرسی و کیفر ارتشی داشت و نیز به علت تجربه و معارفت در امر وکالت در دادگاههای نظامی راجع به عدم صلاحیت آغاز سخن نمود. و داد سخن می داد. او با قیافه ای شوخ و حق بجانب، با جملات و عباراتی پخته و سنجیده توأم با طنز و بالبلخندهای علیح با نهایت خون سردی و تسلط کامل بر اعصاب و وظیفه وکالتی خود را در حد اعلا انجام می داد. پایه اظهارات او دفاع اصولی از نظرات دکتر مصدق در مورد عدم صلاحیت دادگاه نظامی بر اساس لوایح قانونی دکتر مصدق بود. بطوری که سرتیب آزموده در پاسخگویی به سرهنگ دوم شاهقلی او را متهم به دفاع از دکتر مصدق کرد. و همینطور هم بود.

جلسات ششم و هفتم در روزهای ۲۳ و ۲۴ آبانماه سرف درفشانی های آزموده و پاسخگویی وکلای سرتیب ریاحی شد و در نهایت جلسه هفتم به صدور قرار قبول صلاحیت از طرف دادگاه و قرائت کیفرخواست منتهی گردید.

سرتیب آزموده و دفاع از کیفرخواست

سرتیب آزموده علاوه بر مطالبی که در جلسات گذشته اظهار داشته بود تمام ساعات جلسات هشتم تا شانزدهم یعنی حدود ۳۶ ساعت تمام را در ظاهر صرف دفاع از کیفرخواست کرد. آزموده با اصطلاح با چنگ سفیدی که درست داشت تحت عنوان «دفاع از کیفرخواست» زندگینامه دکتر مصدق را با قلب حقایق به خیال خود به لجن می کشید. در مورد هر گوشه از زوایای زندگی دکتر مصدق، نسبت به اعمال و گفتار او در مجلس ویا خارج از مجلس، نسبت به زمان والیگری اش در فارس با فحش و ناسزا و اهانت یاد کرد. هیچ تهمت و توهینی را نسبت به وزراء، مشاورین یا همکاران و مریدان مصدق فروگذار نکرد. این ناسزاها به تنهایی از شخصیت فرومایه او حکایت نمی کرد. بلکه کرسی به اصطلاح دادستانی تریبونی بود که اشخاص دیگری نیز هر تهمت و ناسزایی داشتند بوسیله نامه یا تلفن و یا به طور شفاهی به او القام می کردند و آزموده، بدون کوچکترین بررسی و تحقیق جعلگی را چاشنی دفاع خود می کرد و این اشخاص که در جمع آوری تهمت و ناسزا او را یاری می دادند عبارت بودند از مجموع هیئت حاکمه، نمایندگان غیر مستفی دوره هفدهم مجلس، صاحبان داعیه، سناتورهای خلع شده از کرسی سناتوری، افسران برکنار شده و بازنشسته که بعد از کودتا مجدداً به خدمت عودت داده شده بودند، قضاتی که در زمان خدمت دکتر مصدق از آنان سلب صلاحیت قضائی شده بود و... به این ترتیب تعداد کمی نبودند که فحش نامه ها را تهیه کنند و به دست سرتیب آزموده برسانند. او هم همه آنها را با شوق و ذوق وافر می پذیرفت و به نام حفظ حیثیت شایسته های ایران و دفاع از استقلال مملکت، خود را زبان ملت قلمداد کرده و از پشت تریبون دادستانی چنگ سفید فحاشی و تهمت را به طور بلا منازع مصرف می کرد. او فقط در جستجوی کسب افتخار برای شخص خود نزد شاه بود.

همه دستگاههای دولت به اقتضای زمان در بست بر اختیارش بودند و یا از نظر خود شیرینی و ارائه خدمت اسناد و مدارک در اختیارش قرار می دادند. از جمله در جلسه دوازدهم دادرسی تصویب نامدهای مربوط به هزینه های حضور هیئت نمایندگان ایران در جلسات شورای امنیت و دیوان دادگستری لاهه و هزینه محالجه مرحوم دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه دولت دکتر مصدق با آب و تاب و با تحریف حقایق توسط آزموده بیان گردید. دکتر مصدق گفته بود که هزینه خود و پرستار و پزشک معالجه ام (دختر وپزشک دکتر غلامحسین مصدق) را در سفر آمریکا و سپس در سفر لاهه خود متحمل شده ام. سرتیب آزموده با سوء نیت و تحریف می خواست وانمود کند که دکتر مصدق مدعی پرداخت همه هزینه هاست و دروغ می گوید. سرتیب آزموده با ردیف کردن ارقام تصویب نامدها از دکتر مصدق می خواست که حساب چند هزار لیره و سی، چهل هزار دلار از مالیاتی را که این ملت فقیر پرداخته است پس بدهد. دکتر مصدق در جلسه سیام دادرسی ضمن رد اتهامات، هزینه های هیئت نمایندگان ایران را در شورای امنیت سازمان ملل متحد (در سال ۱۳۳۵) که غیر از خودش از چهارده نفر دیگر تشکیل شده بود

وسپس مخارج سفر به‌هنگام برای احقاقی حقوق ایران در دیوان دادگستری لاهه را که در حدود ۵۰۰۰ لیره می‌شد با هزینهٔ مسافرت حسین علاه و علی‌اکبر داور به‌سویس در سال ۱۳۱۲ که مبلغ ۳۵۰،۰۰۰ لیره بود مقایسه کرد و گفت: هیئت‌های ایرانی در سال ۱۳۳۵ در شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه دولت انگلیس را محکوم کرد و هیئت دومفرهٔ ایرانی در سال ۱۳۱۲ با صرف چند برابر مخارج سال ۱۳۳۵ امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را ۳۲ سال تمدید کرد. علیرغم مخالفت رئیس دادگاه از ادامهٔ کلام دکتر مصدق، معهذاً وی چه خوب گفت: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ دکتر مصدق با بهره‌گیری از درک سریع، حافظهٔ سرشار، تیزهوشی و موقع‌شناسی و با انتخاب مناسبترین فرصت‌ها تیرهای زهر آگین به‌صورت نقل حکایت از گذشته‌ها، واقعات و امثال، نقل قول‌های تاریخی به‌مطرف هیئت حاکمهٔ غاصب رها می‌کرد و برگ و ریشهٔ کودتا و دادگاه فرومی‌ریخت که این اقدام خود باعث تشدید فحاشی آزموده می‌شد و آزموده را وادار می‌کرد تا به‌عنوان تهدید تقاضای سری کردن جلسات دادگاه را بنماید. دکتر مصدق سعی می‌کرد به‌رئیس دادگاه نیبجد اما از گنایه‌زدن نیز غافل نبود. در یک مورد رئیس دادگاه به‌دکتر مصدق گفت:

— اینجا مجلس روضه‌خوانی نیست.

دکتر مصدق بلافاصله پاسخ داد:

— ما این روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم.

در یک مورد دیگر دکتر مصدق آب خواست؛ پس از اینکه لیوان آب را در

دادگاه سر کشید گفت:

— الحمدلله که از آب هم مضایقه کردند کوفیان... نشد. (دکتر مصدق خواست

بگوید اینها اگرچه از طایفهٔ کوفیانند ولی اجازهٔ آب خوردن ندادند.)

در یک مورد دیگر، سرتیپ آزموده به‌دنبالهٔ اظهاراتی گفت:

— وقتی جزئی مخالفتی با نظریات او (منظورش دکتر مصدق بود) می‌کردند

تا درجهٔ یزیدی نازل می‌کرد.

دکتر مصدق به‌سرعت پاسخ گفت:

— آقا یزیدی ترقی است!

دکتر مصدق در جلسهٔ چهاردهم در یک فرصت کوتاه از تعریفی که از زبان نظام‌

الملک (رئیس دارالشورای زمان صدارت مشیرالسلطنه در سلطنت محمدعلی‌شاه) نسبت

به‌مدعی‌العموم شده بود او را با طرخان زمان سلاجقه که محرم‌شاه و دربار آترمان بود

مقایسه نموده نتیجه گرفت که طرخان هر نوع باقلوایی [!] را می‌توانست میل کند.

یا در مورد مرگ خدایی که رئیس دادگاه به‌آن اشاره کرده دکتر مصدق گفت:

— آخر اجل هم یک‌جووری می‌آید که آدم نمی‌فهمد.

از جلسهٔ هفدهم به‌بعد در اثر فشارهای مقامات بالا و نیز تهدیدهای تلویحی و

تصریحی سرتیپ آزموده بتدریج که جلسات ادامه یافت سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه

رو در روی دکتر مصدق قرار گرفت و کم‌کم به‌دکتر مصدق می‌تاخت، زخم‌زبان می‌زد.

تظاهر به هتک حرمت می‌کرد و مکرراً با قطع کلام دکتر مصدق خود ارائه طریق می‌کرد که «چنان باید بگویی» و یا «این مطلب اظهارش اینجا صحیح نیست» و... مسئله برداشتن مجسمه‌ها که به دستور مستقیم دکتر مصدق صورت گرفته بود بسیار جالب و بحث انگیز بود. بحث روی این موضوع تکرار می‌شد تا شاید دکتر مصدق کوتاه بیاید و یا به کرات صراحتاً اقرار کند.

دکتر مصدق در این مورد همواره یک چیز می‌گفت و تغییری در اظهارات خود نمی‌داد. دکتر مصدق می‌گفت: اگر عناصر چپ مجسمه‌ها را برمی‌داشتند برای اینکه متهم به همکاری با آن‌ها نباشیم می‌بایست مجسمه‌ها را سر جای خود می‌گذاشتیم و اگر مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم حیثیت ملت ایران را بر باد داده بودیم. برای اینکه شاه سابق را انگلیس‌ها آورده بودند... در این بین یکی از نماشاجیان فریاد زد: «خفه شو...» بلافاصله سرتیپ آزموده برای لبراز وفاداری و استفاده از فرصت برای ادامه فحاشی و اهانت و تهدید از جا پرید و ضمن هتاک می‌گفت: «اگر دکتر مصدق به این رویه خود ادامه دهد برای حفظ حیثیت دودمان با عظمت پهلوی تقاضای سری شدن جلسات دادگاه را خواهم کرد.» این تهدید بارها تکرار شد ولی اوضاع بین‌المللی اجازه چنین کاری را نمی‌داد. دکتر مصدق هم گفت: «شما درباره من هیچ کاری بالاتر از اینکه بنده را به دار بزنید نمی‌توانید بکنید.»

دکتر مصدق با استفاده از استعداد خود نقاط ضعف و رسوایی‌های هیئت حاکمه را مورد حمله قرار می‌داد. سرتیپ آزموده، دانش‌آموزان دادگاه و تهیه‌کنندگان لوایح برای دامت‌الزمان از زندگی سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق در تمام ادوار اطلاع داشتند و از اقداماتش نیز آگاه بودند. دکتر مصدق به محض اینکه بحث نفت را به میان می‌آورد لوکران استعمار در دستان می‌آمد. به قیام سی‌تیر می‌پرداخت، معلوم بود اشاره به کمی بوده از دربار سخن می‌گفت و اوایل می‌شد. این بود که مرتباً دکتر مصدق را به وقایع بین ۲۵ الی ۲۸ مرداد (چهارروز) محدود می‌کردند. درباره اصل ۴۶ مضمون قانون اساسی می‌خواست بحث کند رئیس دادگاه می‌گفت ماحق تفسیر این اصل را نداریم. دکتر مصدق استدلال می‌کرد که مرا برای عدم اجرای فرمان دستگیر کرده و محاکمه می‌کنید بنابراین باید بگویم چرا فرمان را اجرا نکردم رئیس دادگاه مانع سخن گفتن او می‌شد با این عنوان که خارج از موضوع است. با این همه هیچگاه نتوانستند حرف دکتر مصدق شوند تا آنجا که وقتی تزییقات و ممانعت از ادامه گفتار به حد اعلای رسید دادگاه را به عدم حضور در جلسات دادرسی - مگر با غل و زنجیر و نیز به اعتصاب غذا تهدید کرد. دکتر مصدق پلوف نمی‌زد، بهادهای خود هم عمل نمود. بارها عنوان کرده که: «حالا که نمی‌گذارید حرف بزنم، پس حرفی ندارم، دفاع نمی‌کنم.»

قبلاً اشاره کردم که سرلشکر مقبلی - رئیس دادگاه - ذاتاً مرد ملایمی بود ولی وعده «حکومت ری» (فرماندهی سپاه غرب یا خروج از بازفستگی) او را فریب داد و بدنام کرد. او سعی می‌کرد که خود و دادگاه را از بن بست نجات دهد. این سعی چند بار تکرار شد؛ وسیله خروج از بن بست بزرگهر، وکیل دکتر مصدق بود. رئیس

دادگاه به بزرگمهر خطاب می‌کرد: «سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی دارید بیان کنید.»

منهم درسم را روان بودم. بلافاصله برمی‌خواستم و با ردیف کردن چند ماده از کتاب قانون و اظهار اینکه وقایع چهارروزه به‌مباشرت موکلم (دکتر مصدق به‌عنوان وکیل خود را وکیل مصنوعی^{۱۱} معرفی می‌کرد) صورت گرفته و ایشان از جزئیات وقایع اطلاع دارند و... در خاتمه می‌خواستم که اجازه دهند تا خود دکتر مصدق دفاع کند. و بدین ترتیب بن‌بست رفع می‌شد! گاهی هم در حین دادرسی می‌خواستم خوشمزگی کنم و دکتر مصدق را به‌حرف بیاورم. در يك مورد پرسیدم: «آقا آب میل دارید؟» دکتر مصدق: «نخیر آقا، آب برای چه؟ ماگوسفندی هستیم که آب نداده سرمان را می‌برند.» دکتر مصدق با وجود تضحیقات گوناگون سعی می‌کرد کلاً دادگاه را ضعیف و بی‌اعتبار سازد. مثلاً اجازه می‌خواست به‌علت خستگی بنشیند و بیان دفاع نماید، رئیس دادگاه اجازه نمی‌داد. می‌گفت: پس اجازه بدهید تکیه کنم. رئیس دادگاه اجازه می‌داد (هرچند تکیه دادن اجازه نمی‌خواست) رئیس دادگاه بعد از چند دقیقه اجازه نشستن می‌داد. دکتر مصدق با اصرار سؤال می‌کرد که آیا مطمئن هستید که این اجازه را با میل و رغبت داده‌اید؟ در يك مورد که دکتر مصدق ایستاده صحبت می‌کرد رئیس دادگاه خواست التفات کند. گفت: بفرمایید نشسته صحبت کنید. دکتر مصدق گفت: خیر می‌توانم و می‌ایستم و دفاع می‌کنم و مدت‌ها ایستاده صحبت کرد برای اینکه زیر بار فرمایش! رئیس دادگاه نرفته باشد.

جلسات بیست و دوم الی سیام دادگاه به‌کشاندن همکاران (وزراء) و یاران و عوامل انتظامی دکتر مصدق از زندان‌هایشان به‌دادگاه اختصاص یافت. این احضار به‌دادگاه تحت عنوان استماع گواهی شهود ولی به‌منظور تحقیر، کشف تناقضات، استفاده از اختلاف‌گویی‌ها صورت می‌گرفت. این اقدام عرصه پهن‌آور و بلامنازعی برای سرتیپ آزموده بود که با قبیح‌ترین عبارات و رکبک‌ترین کلمات به‌همه یاران، وزراء و همکاران مصدق بتازد و جنون آسا بتازد. اظهارات گواهان را تحریف کند. بی‌اعتبارشان سازد و بزعم خود نهضت ملی ایران را تخطئه نماید و برای خود تبلیغ کند. وسعت می‌سازد ترک‌سازی سرتیپ آزموده از این نظر بود که همه مندرجات کیفرخواست بوسیله رئیس دادگاه به‌بحث گذاشته می‌شد. کم‌وکسری‌ها را هم آزموده با عباراتی نظیر «ریاست محترم دادگاه باید از... بی‌رسند که دستور بازداشت نصیری، اعلامیه دولت، انحلال مجلس... را چه مقامی صادر کرده مورد سؤال قرار می‌داد.

غرض از احضار گواهان به‌دادگاه تخفیف بود و تحقیر، زیرا هر يك از گواهان قبلاً از طرف سرتیپ آزموده تحت بازجویی قرار گرفته و برای هر کدام پرونده جداگانه‌ای ترتیب داده بودند. بنابراین در پرونده آنان نکته ابهامی وجود نداشت که بخواهند از آن علیه دکتر مصدق استفاده نمایند. مهندساً به‌تصور کشف اختلاف‌گویی و تضاد در اظهارات شهود با اظهارات دکتر مصدق، شخص دکتر مصدق را به‌پای سؤال می‌کشیدند و چون اعمال دکتر مصدق خالی از ریا و تزویر و پنهانکاری بود و با همکاران خود

با صداقت و ایمان بی پایان رفتار می‌کرد نکته و یا نکات ابهامی یا اعمالی توأم باتبانی وجود نداشت تا اختلاف‌گویی یافت شود و همه تلاش و کوشش هیئت حاکمه که با تدارک محاکمه می‌خواستند، زوایایی کشف‌کنند و حربه قرار دهند و با بوق و کرنا علیه دکتر مصدق رجز خوانی نمایند بی‌نتیجه ماند. حیران و سرگردان، گاهی بعضی از شهود را دوباره طی جلسات دادرسی به دادگاه احضار کرده و مورد سؤال و بازجویی قرار می‌دادند اما با تمام حیل‌ها از این نظر شرمسار بودند. علی‌رغم اظهارات تکراری رئیس دادگاه و گاه سرتیپ آزموده و اشاره به اینکه هر يك از آقایان پرونده‌ای جداگانه دارند که با توجه به اینهم محاکمه خواهند شد معیناً بداستناد ماده ۱۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش دادگاه برای کشف حقیقت و روشن شدن ذهن خود محتاج سؤالاتی است که شهود را احضار نموده است و وجود اینکه اعلام می‌شد دادگاه شهود را متهم نمی‌شناسد، ولی سخن‌تر از يك باز پرس شهود را مورد سؤال قرار می‌داد.

گواهان

گواهان به ترتیب احضار: در جلسات عبارت بودند از:

- ۱) آقای عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری
- ۲) آقای دکتر محمدعلی ملکی، وزیر بهداشتی
- ۳) آقای علی مبشر، کفیل وزارت دارایی
- ۴) آقای بشیر فرهنگ، رئیس اداره تبلیغات و رادیو (دوبار)
- ۵) سرهنگ ستاد حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران و حومه
- ۶) سرتیپ نصرالله مدبر، رئیس شهربانی کل کشور در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد که با احضار دوباره فرماندار نظامی آن دو را رو در رو قرار دادند.
- ۷) آقای سید محمود لریمان از یاران قدیمی دکتر مصدق و عضو جبهه ملی و از وکلای مستعفی دوره هفدهم.

- ۸) مهندس داود رجیبی، وزیر مشاور در امور صنایع کشور
- ۹) سرهنگ نادری (افسر ارتش مأمور خدمت در شهربانی)، رئیس آگاهی
- ۱۰) مهندس سیف‌الله معظمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن
- ۱۱) دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و نایب‌رئیس مجلس شورای (دوبار)
- ۱۲) مهندس احمد رضوی نماینده مستعفی دوره هفدهم و نایب‌رئیس مجلس شورای ملی (دوبار)

۱۳) دکتر سیدعلی شایگان، نماینده مستعفی دوره هفدهم مجلس شورای ملی و مشاور حقوقی دکتر مصدق در امور نفت و از اعضای هیئت شرکت‌کننده در مراجع بین‌المللی

۱۴) دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ.

مرحوم عبدالعلی لطفی در مقام وزارت دادگستری در تهیه لوائح قانونی مربوط

به اصلاح دادگستری و حذف محاکم اختصاصی و نیز لوایح مربوط به ارتش دخالت داشت. سرتیب آزموده هم جزو اعضای کمیسیون تدوین کنندگان قوانین مربوط به ارتش بود. هر دو دل پرخونی از هم داشتند. احضار لطفی به دادگاه به عنوان گواه فقط برای انتقامجویی و بیان مضر بودن لوایح او مربوط به ارتش بود. مرحوم لطفی که در مواجهه با دکتر مصدق هنگام بازپرسی در زندان کمی کم لطفی کرده بود انصافاً در مقام شهادت استهکام خود را نشان داد و تلافی مغفات نمود. بطوریکه در جلسه ادای شهادت به رئیس دادگاه گفت: اینکه می پرسید سؤال از يك متهم است نه شاهد، و شما مرا به عنوان شاهد خواسته اید. این پاسخ پرخاشگرانه حاکی از جسارت قضایی مرحوم لطفی بود که ترش ریخته بود و صریح صحبت می کرد.

شیر فرمند رئیس اداره تبلیغات و رادیو را بیشتر طرف سؤال قرار داده بودند و بخصوص با حساسیتی که نسبت به میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد ۳۲ در میدان بهارستان داشتند می خواستند بدانند که دکتر مصدق چه دخالت هایی در تعیین مفاد سخنرانی ها داشته است. همچنین قصد داشتند میزان مشارکت دکتر مصدق را در تنظیم اعلامیه کودتا بدانند.

سرهنگ سناد حسینی اشرفی فرماندار نظامی تهران و سرتیب نصرالله مدبر رئیس شهربانی کل کشور را مورد سؤالات متعدد و نیز مواجهه قرار دادند. بیشتر سؤالات در مورد پایین آوردن مجسمه ها، حدود دخالت آنان، میتینگ روز ۲۵ مرداد، اختلالگری عناصر چپ و مسئولیت هر يك از آنان بود.

سرهنگ اشرفی در گفتارش صریح بود. وحشتی از خود نشان نمی داد. سرتیب مدبر سعی می کرد مسئولیت ها را از خود دور کند و بیشتر جلوگیری از تخریب مقبره رضاشاه در شهر ری را خدمت خود وانمود می کرد و مکرراً می گفت که در دو روز آخر ۲۷ و ۲۸ مرداد هم از ریاست شهربانی برکنار بود.

مرحوم لریمان باقیافه آرام و پاسخهای شمرده راجع به شورای سلطنتی، پایین آوردن مجسمه ها، انگیزه حضور در منزل دکتر مصدق، تشریح اجتماع در اطاق دکتر مصدق و خروج از آنجا و میتینگ ۲۵ مرداد توضیحاتی داد.

آقای دکتر غلامحسین صدیقی، با داشتن بالاترین مقام دولتی پس از نخست وزیر یعنی نایب نخست وزیر و وزیر کشور، با تحت نظر داشتن قوای شهربانی و ژاندارمری و ریاست بر کلیه استانداران و فرمانداران و بخشداران، طرف توجه خاص بود، از این نظر که از زبان ایشان اظهاراتی بشود که با گفته های دکتر مصدق تناقض داشته باشد. دکتر صدیقی با بهره گیری از اطلاعات علمی و ادبی و تاریخی و جامعه شناسی و تحقیق در ادیان و سابقه ممتد اسنادی دانشگاه و با تبحر در بیان مکنونات در نهایت فصاحت سخن گفت، به نحوی که همه حاضران در دادگاه را تحت تأثیر و نفوذ کلام خود قرار داد. با مقدمه چینی های فاضلانه و اعتماد به صحبت گفته های خود، از دکتر مصدق تجلیل نمود و گاه با عصبانیت در اثبات حقانیت و صداقت خود فریاد کشید.

من - بزرگمهر - یادداشتی به دکتر مصدق دادم که: «خیلی خوب حرف می زنی.»

دکتر مصدق زیر یادداشت نوشت «آخر اوسا [استاد] بوده.» نوشتیم: «خیلی عمیقانه شده.» دکتر مصدق نوشت: «چون دفعه اولی است که زندان رفته (بهترگی بسوشت دوستاق.)»

مرحوم مهندس احمد رضوی که در دو نوبت به پای سؤال کشانده شد در نهایت سراجت و شجاعت با عباراتی فصیح و بدون هراس و ملاحظه از هیچ مرجعی حقایق را عریان به زبان آورد. او دکتر مصدق را پیشوای یرحق رهبر شایسته نهضت ملی خطاب کرد. او دکتر مصدق را پندروحانی و مایه افتخار نامید.

مهندس رضوی تنها کسی بود که نفت و ملی شدن صنعت نفت را در جمیع گواهان به بحث کشید. او گفت: «ما سرسپردگان به آزادی غافل نبودیم که در دنیا بازی نفت سرها به یاد داده و می دهد و با وقوف به این خطرات به پیشوایی دکتر مصدق و اعتقاد در این راه قدم نهادیم.»

تجزیه و تحلیلهای مهندس رضوی واقعا گیرا و جالب بود و در قبال هتاکی سرتیپ آزموده که اجتماع یاران دکتر مصدق را شرم آور خوانده بود اظهار داشت: «... جزء چند نفری که دور مصدق جمع بوده ایم، این اجتماع علی رغم اظهار آقای دادستان شرم آور نبوده بلکه مایه مباهات و افتخار بوده است.»

سرتیپ آزموده ضمن تحقیر اظهارات مهندس رضوی اظهار داشت که مهندس رضوی در يك سخنرانی در آمفی تئاتر دانشکده افسری برای افسران پادگان مرکز اظهاراتی راجع به آزادی فکر افسران نموده که باعث تحریک و اغوای افسران شده است. مهندس رضوی در اظهارات بعدی خود در این مورد گفت: «... تیسسار آزموده گویا از همان موقع به دادستانی ماکرم بسته بود.»

سرتیپ آزموده منتهای هتاکی را نسبت به شخص مهندس رضوی معمول داشت و رئیس دادگاه به مهندس رضوی اجازه نداد که به پاوه های آزموده پاسخ دهد. مهندس رضوی هنگام خروج از دادگاه با صدای بلند گفت: تاریخ ایران جواب ایشان را خواهد داد.

مرحوم دکتر سیدعلی شایگان نیز از شهودی بود که مورد نهایت نفرت سرتیپ آزموده بود. دکتر شایگان در مینینگ روز ۲۵ مرداد با اشاره به فرار شاه گفته بود: «متاع ایران به بغداد رسید.» عداوت خاص آزموده نسبت به او بیشتر به مناسبت این نطق بود. سرتیپ آزموده و رئیس دادگاه جداگانه تلاش خود را کردند بلکه مطالبی از دکتر شایگان کشف کنند تا پرونده اتهامی او را سنگین تر نمایند. صداقت و سراجت و شجاعت دکتر شایگان مثل همه شهود بسیار قابل تحسین و احترام بود.

عداوت و عداوت رژیم شاه باعث شد که مرحوم مهندس رضوی و دکتر شایگان را بعداً به محاکمه بکشند و باتفاق شهید دکتر سیدحسین فاطمی محکوم نمایند.

یاد مرحوم الموتی وزیر دادگستری کابینه دکتر علی امینی به خیر که بحق سرتیپ آزموده را «آیتمن» لقب داد.

همه شهود در دادگاه به دکتر مصدق احترام کردند. بعضی هم علی رغم مخالفتها

تعظیم می‌کردند یا بوسیلهٔ افسران مراقب اظهار ارادت می‌نمودند.

بی‌مناسب نیست مسوعی را در مورد شهود عرض کنم: یکی از افراد خانوادهٔ کیا بنام عماد کیا، کارمند وزارت امور خارجه، مقارن پایان محاکمه در بر خوردی به سر لشکر مقبلی رئیس دادگاه که با او مناسبات دوستانه داشته می‌گوید: «واقعا افتضاح کردید. این چه مسخرگی بود که در آوردید؟ سرلشکر مقبلی موضوع را جویا می‌شود. کیا می‌گوید: «این چه شهودی بود که به دادگاه مصدق آوردید؟ یکی یکی آمدند، سلام کردند، تعظیم کردند، پیشوا گفتند، پدر روحانی گفتند، شعر خواندند و رفتند. اگر مقصودتان این بود که شهود در مقابل دکتر مصدق بایستند و بدبگویند، باید قبلا آنان را می‌پختید و می‌آوردید که به میل شما صحبت کنند مگر مجبور بودید که با این کار آبروی خودتان را ببرید؟»

آخرین دفاع دکتر مصدق در جلسهٔ ماقبل آخر یعنی جلسهٔ سی و چهارم در روز ۲۸ آذر ۱۳۳۲ صورت گرفت، آخرین دفاع که با این عبارت شروع می‌شود: «آری تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم...» این متن را آقای حسن صدر نویسنده و ناطق توانا، مدیر روزنامهٔ قیام ایران، یکی از همراهان دکتر مصدق در دیوان دادگستری لاهه و از وکلای دکتر مصدق در دیوان کشور تهیه کرد و توسط مرحوم دکتر عبدالله معظی به من سپرد. آن را به دکتر مصدق دادم. ایشان تغییراتی در متن داده آن را به عنوان آخرین دفاع در دادگاه خواندند. وقتی متن مزبور را به دکتر مصدق دادم و از چیره‌ستی آقای حسن صدر فخر خیر و تعریف کردم دکتر مصدق گفت: «ای آقا، وقتی که صدر چیزی بنویسد و خودش با حرکات دست و سرو کردن بخواند عالی دارد و تماشائی است.»

دکتر مصدق در آخرین دفاع از دادگاه خواستار صدور رأی عادلانه شد و بدین ترتیب جلسهٔ سی و چهارم خاتمه یافت.

روز ۲۹ آذر گفته شد که به علت کسالت رئیس دادگاه جلسه تشکیل نمی‌شود. با توجه به اوضاع و احوالی که می‌دیدیم، لمس می‌کردیم و می‌شناختیم، اعضای دادگاه و آن دادستان قادر نبودند که چنان حکم محکومیتی را با مقدمهٔ کنایی، با قلب حقایق، با سجع و قافیه و ردیف‌بندی تینرها خود تنظیم کنند می‌دانستیم که رأی دادگاه باید از صافیهای مختلف دربار، دولت و سیاست کلی و ایستگی به استعمار بگذرد، و چون کانون نقطه نظرها و ماجرا خود دکتر مصدق و گفته‌های دکتر مصدق بود و آخرین دفاع نیز روز دوم آن صورت گرفته بود، فرصتی کافی برای مرور اظهارات دکتر مصدق و انشاء رأی لازم بود. روز ۲۹ آذر را تعطیل کردند. تنها قسمت کوتاهی از جلسه روز سیام صرف آخرین دفاع وکلای سرتیپ ریاحی شد. بعداً جلسه را دوباره به عنوان تنفس تعطیل کردند و قرائت رأی را تا دیر وقت به تأخیر انداختند.

از ساعت نه و ربع بعد از ظهر تا ساعت یازده شب قرائت رأی به طول کشید. بسا احتیاط کامل و لفظ با حضور افسران مراقب و دیگر صحابه و مخبرین جراید و عکاسان و با توجه به اینکه در تهران حکومت نظامی برقرار بود و رفت و آمدی صورت نمی‌گرفت

رای خوانده شد و بدین ترتیب حکم محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی اعلام گردید.

گفتنی‌های دیگر

در این محاکمات گفتنی‌های بسیاری وجود دارد که فقط به نقل قسمتی از آن‌ها می‌پردازم و بقیه را هم انشاءالله اگر شد جای دیگری توضیح خواهم داد.

– روز ۲۳ آبان ماه ۳۲ مقارن جلسه سی‌ام که دادگاه بدوی روبه‌پایان بود فحاشی، هتاکی و رفتار سرتیپ‌آزموده به‌اوج خود رسید. پس از پایان جلسه دکتر مصدق را نازندان همراهی می‌کردم. در راه بمن گفت:

«یادداشت کنید که سرتیپ‌آزموده باچه دردهائی روبرو خواهد شده این موضوع را عیناً در تقویم جیبی یادداشت کردم»

– دکتر مصدق لواایح و یادداشت‌هایش را در کیف می‌گذاشت و قفل می‌کرد و کلید آن را به‌گوشه قبا سنجاق می‌کرد. در عکسها گاهی دیده میشود که دکتر مصدق دو کیف زیر سر دارد و یا دو کیف در دست دارد. کیف دوم از آن من بود. موقمی بود که در دادگاه از او جدا میشدم – دکتر مصدق شبها موقع خواب کیف رازیر بالش می‌گذاشت و می‌خواست باوجود این از بیم اینکه می‌ادا شب‌کیف را با نوشتجات از زیر سرش بردارند نوشتجات را روی پیراهن‌زیر و روی سینه و شکم قرار میداده و می‌بست تا از دستبرد مصون باشد.

روزی در اواخر دادگاه دکتر مصدق پاکت بزرگی که مخصوص میوه بود بمن داد و گفت باخودت خارج کن و دور بریز. پرسیدم آقا اینها چی است؟ گفت یادداشت‌های زیادی است که ریز ریز کرده‌ام که بدست کسی نیفتد مقداری را خودم از بین بردم ولی تمام نمی‌شود. منم پاکت را منزل آورده و آتش زدم. فردایش پرسید چه کردی؟ گفتم سوزاندم. معمول دکتر مصدق بود که نتیجه سفارشات خود را می‌خواست.

داستان کیف

در شروع محاکمه دکتر مصدق کیفی برای لِهاندن اوراق و لواایح از خانواده خود خواست آقای کاووس میرزا – ملک‌منصور از منسوبین و ارادتمندان دکتر مصدق کیف جرمی و نسبتاً گران قیمت خود را بوسیله مهندس احمد – مصدق بمن سپرده شد و در اختیار دکتر مصدق قرار دادم که مورد استفاده قرار گرفت.

دکتر مصدق در قسمت داخلی (لبه فوقانی) مطالبی نوشته و عودت داده بود که اکنون در اختیار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد و چنین نوشته بود: «چون کیف خودم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ جزو اثاث‌الیهیت خانه بفارت رفته بود از این کیف در روزهای

محاكمه در دادگاه نظامی سلطنت آباد استفاده نمودم و از صاحب محترم آن جناب آقای کاوس - ملك منصور صميمانه تشكر مي نمايم ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ اعضا دكتور محمد مصدق *

اولين بار كه سرتيپ آزموده نسبت بي ديني به دكتور مصدق داد در جلسه ۲۸ آبان ماه بود. دكتور مصدق در زندان بمن گفت: «آزموده بانسبت هائي كه بمن ميدهد ميخواهد بنام بيديني متعصبى را تحريك كند تا در دادگاه مرا تير بزند ويكشند. بعد بگويند قاتل شخص متعصبى بود. بعد هم قضيه لوٹ شود. در جلسه بعدى بلافاصله بعد از تشكيل جلسه با اداي شهادتين نگراني خود را از اين حيث اظهار داشت. رئيس دادگاه هم اطمينان داد كه شما تحت حفاظت ارتش هستيد.

دادگاه بدوى نظامى به پايانش نزديك ميشد. آقای موسى شيباني (ذکاء السلطنه) پدر همسر آقای دكتور سيدعلي شايگان بوسيله آقای سليمان صالح عموى همسر كه خانمش خواهرزاده آقای شيباني است براي يك امر فوري سراغ مرا ميگيرد. بلافاصله تلفنى وقت ملاقات براي غروب روز چهارشنبه ۲۵ آفرماه ۳۲ تعيين شد. بانفاق منزل آقای يوسف مشار رفتيم. آقای مشار دركابينه اول دكتور مصدق وزير پست و تلگراف و تلفن بود اما بعدها از نهضت ماي روى گرداند و با حائري زاده و آزاد و بقايى و ديگران همكار و هم آواز شد منزل آقای مشار در ضلع شرقى خيابان صفى عيشاه از جنوب به شمال از خيابان شاه آباد نرسيده به خانقاه صفى عيشاه واقع بود. از خانه هاى قديمى و بزرگ با گچ بريها و اطاقهاى وسيع.

آقای مشار در ملاقاتي كه در يكي از ميهمانيها يادعوت هاى رسمى با محمدرضا شاه داشته بعنوان وساطت و دلسوزى براي استخلاص دكتور مصدق از زندان ملتجى شده و گفته بود روانيست كه دكتور مصدق با آنهمه زحمات و مرارت و تبعيدها و با آنهمه خدماتي كه به مملكت انجام داده است زندانى و محاكمه و محكوم شود و تقاضا ميكند محاكمه دكتور مصدق را متوقف نموده و احمدآباد را براي سكونت دائمي او انتخاب نمايند. شاه نيز در پاسخ ميگويد بهتر ترينى كه دكتور مصدق راضى شود محاكمه قطع شده و به احمدآباد تبعيد خواهند شد. مشار ميگويد: فرمان منكه اجازه ملاقات با دكتور مصدق را ندارم. شاه ميگويد با سرهنگ بزرگمهر و كيلش تماس بگير.

آقای مشار به سابقه دوستي با آقای موسى شيباني از ايشان خواهش ميكند كه وسيله ملاقات مرا با او فراهم كند. اضافه كنم كه آقای شيباني بعلت گرفتاري نامادش دكتور شايگان خودش صاحب درد بود و اى بسا براي استخلاص دامادش وساطت مشار را خواسته باشد.

ملاقات اينجانب با آقای مشار صورت گرفت. مشار ضمن شرح ملاقات با شاه و مذاكره اى كه انجام داده راه حل عملى تعطيل محاكمه را سؤال كرد. گفتم طبق مقررات قانونى نادرسي و كيفر ارتش اگر محاكمه بمدت ۷۲ ساعت تعطيل شود محاكمه را بايد ازاول شروع كرد. اگر محاكمه را ۷۲ ساعت تعطيل كند و مجدداً شروع نكنند مي توانند

باختم چار و جنجال محاکمه دکتر مصدق را به احمدآباد تبعیدکنند. و یا برای تعطیل محاکمه سه روز معافیت پزشکی بدهند که نتیجه هر دو یکی است. و بعد اضافه کردم که ما حق تصمیم گیری نداریم باید با خود دکتر مصدق صحبت کنم و سپس راه حل عملی را باشما درمیان بگذارم. پیشنهاد مرا پسندید و گفت بسیار حرف خوبی است با آقای دکتر صحبت کنید فردا که نتیجه مذاکره را میآورید کتاب قانون را هم همراه خود بیاورید که مطالعه کنم. پیشنهاد من براساس قسمت اخیر ماده ۱۹۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش بود باین عبارت:

«... هرگاه تعطیل بیش از ۷۲ ساعت با استثناء ایام تعطیل بطول انجامد باید تماماً از سر شروع شود»

روز بعد طبق معمول اول وقت به زندان رفتم ضمن تحویل روزنامه‌های اطلاعات و کیهان شب پیش با ابلاغ سلام آقایان مشار و شیانی جریان را چنانکه گذشته بود با ایشان در میان گذاشتم. بحث روی موضوع بعادت معمولان شروع شد.

آقای دکتر مصدق پرسیدند چگونه سه روز جلسه می‌تواند تعطیل شود گفتم یکی اینکه دادگاه بنا بدستور مقامات بالا قرار جلسه را بروز بعد بگذارد ولی جلسه را سه روز متوالی تشکیل ندهند و چون قانوناً باید تجدید دادرسی کند این کار صورت نگیرد طریقه دوم اینکه پزشکان ارتش سه روز گواهی بیماری بدهند بعد اضافه کردم که راه حل اول را انتخاب نمی‌کنند چون دادگاه در حال پایان یافتن است و محصلی هم برای این کار ندارند. معافیت پزشکی بدون مراجعه به شما بدین صورت خواهد بود که یک معافیت فرمایشی بدهند و بدین ترتیب محاکمه قطع شود و بعد اعلامیه بدهند که «تاریخ محاکمه مجدد بعداً با اطلاع ملت ایران خواهد رسید» و متعاقباً محاکمه معوق بعائد و یا دادرسی صورت نگیرد.

لازم به توضیح است که رابطه اینجانب با دکتر مصدق در این گونه موارد چنین بود که دکتر مصدق با حوصله تمام و بدون قطع کلام حرفهای مرا خوب گوش میکرد و چنانچه ام را خالی می‌نمود و به کله نظرم بی می‌برد آنگاه با توجه به اظهارات من نظر شخصی خود را بیان میکرد.

اضافه کردم صورت دیگری از معاینه پزشکی این است که چند پزشک ارتش بیایند زندان شما را معاینه کنند و به اظهاراتتان توجه نمایند. صورت جلسه‌ای هم تنظیم نمایند سپس برای تحقیر شما و با تحریف موضوع و علم کردن صورت جلسه با بوق و کرناهای تبلیغاتی عنوان تمارض بدهند و بگویند دکتر مصدق در حالی که صحیح و سالم است عمداً می‌خواهد از اجرای عدالت سرباز زند و هزاران نسبت ناروا هم بشما بدهند. و وقتی شما بخواهید موضوع را در جرایم تکذیب کنید منتشر نکنند و هر گونه امکان دفاع نیز از شما سلب خواهد شد.

دکتر مصدق با اظهار مطالبی در همین زمینه گفته‌های مرا تأیید کرد و اضافه نمود اینهم نیرنگ و دام جدیدی است که تدارک می‌بینند.

غروب روز بعد با همراه داشتن کتاب قانون با تفاق آقای شیانی آقای مشار را

ملاقات کردم. مذاکره با آقای دکتر مصدق را بیان کردم و اضافه کردم مسلم است که شاه خواسته شمارا از سرش واکند و نوعی دغلی کرده است. مشار هم تصدیق کرد. توضیحاً اضافه میکنم که آقای موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) در سالهای ۱۳۱۸ - ۱۳۱۵ که اینجانب دوره سمساله دانشکده حقوق را بعلت رضاشاه با تحصیل حقوق از طرف افسران بنهانی ملی میکردم استاد درس محاسبات عمومی بودند آقای دکتر شایگان هم بست معاونت دانشکده حقوق را داشتند و بعلت اشتغال استاد علی اکبر دهخدا رئیس دانشکده به امر لغتنامه و عدم حضور در دانشکده سرپرستی کلیه امور دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بعهده آقای دکتر شایگان بود. در مورد آقای مشار هم باید اضافه کنم که بعدها در سوئیس که اقامتگاه دائمی ایشان بود بعلت سکنه قلبی در گذشتند. پنج روز بعد از حوادث فوق یعنی روز ۳۵ آفرام ۳۲ دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد محکوم گردید.

— جلسات اول و دوم دادگاه بدوی با قطع کلام هاه ممانعت از قرائت لایحه عدم صلاحیت دادگاه توام با گوشه کنایهها و خرده گیریهای علنی و عنوان کردن جنبه های سیاسی محاکمه از طرف دکتر مصدق و اهانت های سر تیب آزموده و تضحیقات دائمه التزاید و سخت گیریها روشن ساخت که دادگاه چه حال و هوایی دارد. قطع کلام های متوالی رئیس دادگاه این اعتقاد را — که بعداً هم تقویت شد — در دکتر مصدق ایجاد کرد که لایحه ای که درباره عدم صلاحیت دادگاه تهیه شده و در خارج ماشین شده بود قبلاً بدست رئیس دادگاه رسیده است بطوریکه بمحض اینکه دکتر مصدق شروع به قرائت هر عبارتی میکرد رئیس دادگاه با تذکر اینکه «مربوط به صلاحیت نیست» مانع سخن گفتن دکتر مصدق میشد از این رو بود که دکتر مصدق بصورت عامیانه گفت: «هر وقت من «ف» بگویم رئیس دادگاه میدانند که مربوط به «فرح زان» است.» این داستان منجر باین شد که اینجانب قسم خوردم که لایحه را من به دادگاه ندادم. پس از تعطیل جلسه دوم، دکتر مصدق به تنهایی لایحه ای در سه صفحه نوشت که بسیار کوبنده و افشاگرانه بود. در این لایحه مطالب هیئت حاکمه را فاش ساخت. لایحه را در چند نسخه تهیه نمود. اول وقت روز ۱۹ آبان ماه ۳۲ (مقارن جلسه سوم) که برای شروع محاکمه بدزدان رفتم دکتر مصدق سه پاکت در بسته بمن داد و گفت اینها لایحه دفاعی است که برای امروز تهیه کرده ام و در دادگاه خواهیم خواند و لسی قبلاً به روزنامه های کیهان — اطلاعات و پست تهران برسان و رسید هم بگیر. کمی تردید بخرج داده و عندتراشی کردم که ممکن است دستگاه حاکمه این رابطه را وسیله تضحیق بیشتر قرار دهد. با قاطعیت گفت اگر نیروی برو دیگر بزدان پیش من نیا. ماشین لندروور را مرخص کرده بودم. وسیله نقلیه فراوان نبود آنهم از سلطنت آباد به نقاط مختلف شهر (روزنامه اطلاعات در خیابان خیام، روزنامه کیهان در کوچه نکبیا و روزنامه پست تهران در خیابان شاه آباد نزدیک خیابان ظهیر الاسلام) گنج و هاج

وواج بهجاده سلطنت آباد آمدم. یکی از افسران تسلیحات ارتش مراسم را برگزار کرد و بهشهر رساند. پاکتهای دو روزنامه اطلاعات و کیهان را داده و رسید گرفتیم. در روزنامه پست تهران کسی نبود که رسید بدهد بهصندوق پست انداختیم. بهر زحمتی بود خود را زودتر از موعد تشکیل جلسه دادگاه رساندم گزارش امر را بهدکتر مصدق دادم تسکینی حاصل کرد و سومظنی که در جلسات اول و دوم داشت مبتنی براینکه لایحه عدم صلاحیت را من برنویس دادگاه دادهام، کمی تخفیف یافت ولی سوءظن هنوز بطور کامل رفع نشده بود. در جلسه سوم بود که بهمن گفتم: «بندرسوخته باشی اگر حرف بزنی...» الخ

لایحه سه صفحه‌ای مزبور بااین عبارات شروع میشد:

«لازم بهاظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و میخواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند...» الخ»

گفتنی‌ها از تشکیل جلسات بدوی دادگاه نظامی

پس از اینکه تماشاچیان نزدیک بهزمان تشکیل جلسه در سالن دادگاه جایجا می‌شدند رئیس و اعضاء دادگاه و سرتیب آزموده و دادیار یا دادیاران همراه در اطاق مجاور دادگاه جمع می‌شدند. سرتیب تقی - ریاحی با وکیل نظامی‌اش در جاهای خود مستقر و سپس بهسراغ دکتر مصدق میرفتند که در دادگاه حاضر شود. روال کار من این بود اول وقت هر روز قبل از تشکیل جلسات باعجله بزندان (در سلطنت آباد یا سرپازخانه قصر) دیدن دکتر مصدق میرفتم اضافه می‌کنم در تمام طول مدت دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی و در فاصله دو دادگاه حتی روزهای تعطیل هم از ملاقات این جانب با دکتر مصدق ممانعتی بعمل نیامده گنجگاوای هم نمی‌شد.

بعضی رسیدن و انجام مراسم سلام و احوالپرسی - روزنامه‌های شب گذشته اطلاعات و کیهان و پست تهران و اتحاد ملی (هفتگی) و بعضی مجلات هفتگی که نکات قابل توجهی از جریان محاکمه داشت تسلیم دکتر مصدق نموده، اطلاعات و خبرهای تازه - شایعات - ملاقاتهایی با اشخاص اگر داشته‌ام بازگوئی مذاکرات، حسنی از گرفتاریهای داخلی خودم ردیف کرده - بهرضشان میرساندم - لزوماً راجع بهجریان جلسه روز قبل مذاکره تبادل نظر میکردیم در آن اوان خوشبختانه ضبط صوت یا معمول و رایج نگردیده بود یا در مورد دکتر مصدق بکار نرفت. بدون وحشت آهسته همه حرفهارا راحت می‌زدیم. ساعت شروع محاکمه نزدیک میشد دکتر مصدق باصطلاح کفش و کلاه کرده کیفش را آماده می‌کرد. منکه آماده بودم.

در زندان سلطنت آباد در را می‌زدند دکتر مصدق به آقای (باصدای بلند و کوتاه) می‌گفت. می‌گفتند بفرمائید دادگاه درجه‌دار یا افسر مرافق ما را همراهی می‌کردند من هم زیر بغل ایشان را می‌گرفتم از به‌های پیچ در پیچ بطبقه دوم سالن سرازیر میشدیم و در جای خودمان مستقر می‌شدیم.

روز اول عکاسان در عکسبرداری شوفا کردند نور فلاشها تند و تند چشمان را خیره می‌کرد دکتر مصدق یکی از عکاسان گفت: عکس منم را خوب بیندازید - خبرنگاران داخلی و خارجی از همه‌جای دنیا محکمه را پر کرده بودند.

روز دوم بمن گفتند که زیر بغل بگیرم - دکتر مصدق عجا بدست تلوتلوخوران منم پشت سر و پهلوئی او با مراقبین اسنحه بدست وارد دادگاه می‌شدیم.

از ۲۶ آذرماه ۳۲ (مقارن رژه عمومی ارتش در مقابل محمدرضا شاه) دکتر مصدق را بهسربازخانه قصر لشکر ۲ زرهی بهاطاق فرمانده هنگ نادری که خودم در مرداد ماه و نیمی از شهریور ۱۳۳۶ عهدمدار فرماندهی آن هنگ بودم - منتقل و زندانی کرده بودند - عزیمت از زندان به محکمه به این قرار بود که:

پس از استقرار تماشاچیان در سالن دادگاه یکدستگاه آمبولانس و بعضی اوقات ماشین سواری یکی از افسران در چند بار افسر رکن ۲ لشکر ۲ زرهی سرگرد توپخانه غفوری مأمور این کار شد نزدیک اطاق زندان توقف می‌کرد از خیابان تا زندان حدود ۱۵ قدم بیشتر نبود سوار ماشین سواری و اکثراً آمبولانس می‌شدیم و از در غربی وارد سالن محکمه می‌شدیم در جای خود منتظر می‌شدیم. سپس رئیس دادگاه و دادرسان و سرتیب آزموده بهتنهائی و یا با دادیارانش وارد می‌شدند، همه قیام می‌کردند، آنها سرجاهای خود.

فواصل تنفس در یک جلسه

در تنفس‌های کوتاه مدت ده دقیقه تا یکریع، نیمساعت در یک جلسه مخصوصاً در جلسات اول و دوم مخبرین جرائد داخلی و خارجی و تماشاچیان اعم از مرد و زن پشت نیمکت و کنار نیمکت دکتر مصدق جمع می‌شدند عکاس از جمع عکس می‌گرفت افسران مراقب حواسشان جمع بود که دکتر مصدق با کسی صحبت نکند - در چند مورد چند نفر عکس خود دکتر مصدق را می‌دادند که امضا کنند دکتر مصدق هم امضا کرد - در جلسه دوم بود که سرهنگ پیاده اسکندر آزموده برادر سرتیب آزموده دانستان دادگاه که بعد از کودتا فرمانده هنگ پیاده پهلوئی و در سلطنت آباد محافظ دکتر مصدق با اصطلاح از قهرمانان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که در شب ۲۵ مرداد بموازات ابلاغ فرمان عزل به دکتر مصدق مأمور بود سیمهای تلفن بازار و قسمتی از ارتباط تلفنی تهران را قطع و مختل نماید - و کرده بود - با برآشفتگی و خشونت عکسها را گرفته و باره کرده و بزمین ریخت و اخطار کرد کسی حق تماس و صحبت با دکتر مصدق را ندارد - و دور مصدق را موقتاً از جمعیت خلوت کرد.

دکتر مصدق از این حرکت سرهنگ آزموده متغیر - عمل او و برادرش را سرزنش و مورد نکوهش قرار می‌داد.

سرهنگ اسکندر آزموده سرعت مدارج ترقی را تا درجه سپهبدی طی کرده و در دوران بازتستگی در دوره وزارت دارائی و نخست‌وزیری خواهرزاده‌اش دکتر

جمشید آموزگار به معاونت وزارت دارائی و سرپرستی کل گمرک ایران رسید و آخرین سمت وی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ استانداری آذربایجان شرقی بود که قیام مردم تبریز در زمان استانداری او صورت گرفت.

در تنفس‌هاگامی سرش را روی شانه سرهنگ ۲ آزمین یکی از وکلای سرتیپ ریاحی می‌گذاشت، چشم می‌بست و حالت خواب به‌خود می‌گرفت گاهی سرش را روی شانه سرهنگ ۲ عباسقلی شاهقلی وکیل دیگر سرتیپ ریاحی می‌گذاشت دکتر مصدق با سرهنگ شاهقلی باعتبار اینکه در کمیسیونهای اصلاح قوانین دادرسی و کیفر ارتش شرکت و دخالت داشت انس و الفتی میان این دو وجود داشت - آهسته جملاتی رد و بدل می‌کردند و تبسم بر لبانشان - با من چنین نمی‌کرد. در دادگاه بدوی مرا وکیل دادگاه می‌دانست و قیافه رضایت و تشکر ابراز نمی‌کرد تظاهر هم نمی‌نمود. در دادگاه تجدید نظر که وکیل انتخابی و طیبی بودم رسمیت رابطه وکیل و موکل را برای حفظ ظاهر رعایت می‌نمود.

گاهی سرش را روی کیف من و خودش (روبهم گذارده) می‌گزارد و حالت خواب بدخود می‌گرفت.

- گاهی لوایح را مقابلش می‌گذاشت علامتگذاری می‌کرد که کدامها را نخوانده و مانع قرائت شده‌اند تا در فرصت مناسب بخواند و جملات و مطالب را تلفیق دهد.
- گاهی حالتش بد می‌شد گرامین و آب می‌خواست ۱۵ قطره در لیوان آب میریختم و پایشان میدادم.

- گاهی اطباء ارتش مأمور مراقبت پزشکی از ایشان سرهنگ دکتر دانشور یا سرهنگ دکتر خطیب شهیدی جوپای حال و احوالش می‌شدند.

- گاهی سیگار هما تعارف میکردم چون سیگار کش نبود معهذا سیگار می‌کشید.
- یکروز در اواخر دادگاه بدوی چند نفر از افسران مراقب بدگستر مصدق گفتند آقا از ما راضی هستید؟ بلند شد می‌گرفن در جلوش گفت من از همه آقایان افسران مراقب کمال رضایت را دارم.

در آخرین جلسه دادگاه بدوی پس از امضای صورت جلسه و حکم صادره و فرجامخواهی از رأی غیر قانونی - با سرگرد شکوهی متشی دادگاه دست داده و اظهار امتنان از زحماتش کرد.

پایان ماجرای دادگاه بدوی

از ساعت ده و پنجاه دقیقه بعد از ظهر روز دوشنبه سیام آذرماه ۱۳۳۲ رأی محکومیت دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد شروع بقرائت گردید. قبل از اینکه رئیس و اعضای دادگاه و دادستان جلسه را ترک کنند دکتر مصدق اظهار داشت:
«حکم این دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود و بسیار متشکرم که مرا محکوم فرمودید - امشب معنای مشروطیت را بملت ایران فهمانید» و در ذیل رأی دادگاه

نوشت:

«باین رأی خلاف قانون که از یکه‌دادگاه غیر قانونی و بدون صلاحیت صادر شده برطبق ماده ۵۹ لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده را قابل فرجام میداند تقاضای فرجام مینمایم دکتر محمد مصدق»

مخبرین جرایم داخلی و خارجی و عکاسان روزنامه‌ها و مجلات

یجاست از مخبرین جرائد داخلی و عکاسان آنها بخصوص و مخبرین خارجی یادی کنیم.

مخبرین جرائد داخلی و عکاسان آنها در قیل و قال شهریور ۱۳۲۵ بعد که مختصر نسیم آزادی قطع و وصل می‌شد مخبرین جرائد جوانهای پرشور و پر حرارت با عکاسان بویژه در تحولات سریع و پیگیر ملی شدن نفت به دکتر مصدق که سر رهبر تحولات و تغییرات بود ارادت و احترامی داشته‌اند و علی‌رغم مدیران محافظه‌کار و اخلاک‌گر و جانبدار حاکم ظالم همیشه هواخواه و هوادار دکتر مصدق و در متن کارها بودند - در جریان ۲۸ مرداد بعد بویژه در محاکمه دکتر مصدق اختیار اظهار نظر نداشتند ولی شور و هیجان داشتند روزنامه هفتگی اتحاد ملی یا مجلات هفتگی با خودسانسوری و احتیاط مطالبی را در حمایت دکتر مصدق منتشر میکردند. کاریکه مخبرین و عکاسان میتوانستند انجام دهند سعی داشتند در اینکه همه زیادی در دادگاه حاضر شوند - عکسهای زیادی بردارند که بتدریج عکس‌اندازی زیاد را در طول مدت دادگاه ترمز کردند و محدود نمودند.

روزنامه‌نگاران خارجی با نمایندگان ایرانی زبان‌دان خود مرتباً در دادگاه از هر گوشه دنیا آمده و بیشتر از منظره و جریانات کلی دادگاه یادداشت برداشته ویدکی‌های خود را بحرف می‌کشیدند. - و یادداشت میکردند و عکس بر میداشتند به خارج می‌فرستادند.

حرکتی مستهجن

گفتند و نشان دادند یکی از مخبرین خارجی را که آقای کاوسی با او همراهی و همکاری داشت در روز دوم جلسه بدوی از خود صدای ناهنجاری درآورد و همه را بخنداند و داشت.

از او پرسیدند این صدارا برای چه از خود درآوردی؟
گفت برای Competence (برای صلاحیت).

بخش چشم

شهود



جلسه هفدهم

هفدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۳:۲۵ بعد از ظهر شنبه ۷ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سررئیسکمر مقبلی تشکیل شد. رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق گفت:

آقای دکتر مصدق، فرمان اعلیحضرت همایونی دایر به عزل شما از نخست‌وزیری چه وقتی به شما ابلاغ شد؟ دکتر مصدق: چنانچه اجازه فرمایید، بنده ضمن توضیحاتی که خواهم داد به این سؤال از اول تا آخر پاسخ خواهم داد.

رئیس: فعلاً ماده به ماده و سؤال به سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: من به تمام این سؤالات ضمن حرفهای خود جواب می‌دهم.

رئیس: چون در صلاحیت دادگاه شما...

دکتر مصدق: راجع به صلاحیت، بده من صحبت کردم.

رئیس: ... و خارج از صلاحیت شما تمام مطالب و بیانات خود را بیان داشتید. و حالا برای اینکه صحبتی کرده باشید، این مطالب را از شما سؤال می‌کنم. پس از بیانات شما اجباراً دادستان دادگاه در رد صحبتهای شما بیاناتی کردند و چندین جلسه وقت دادگاه را گرفتند. در صورتی که اتهام شما و وظیفه دادگاه رسیدگی از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه می‌باشد و به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود خارج از موضوع صحبت شود. و چون وقت دادگاه زیاد گرفته شده، لذا شما فقط به این سؤالات جواب دهید.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید؟ از یک منتهی سؤال نمی‌کنند: «شما در این باب جواب دهید» به یک منتهی اجازه می‌دهند که دلایل خود را برای کارهایی که برخلاف قانون به منتهی نسبت می‌دهند به عرض دادگاه برسانند. و بنده تمام کارهایی که شده به عرض دادگاه خواهم رسانید. اگر از موضوع خارج بود، باید رئیس دادگاه اظهار خارج از موضوع بودن را بدهد. اگر وارد باشد و داخل در یک موضوع باشد، آن وقت منتهی را نمی‌توانند محدود کنند که جواب سؤال را بدهد و بگوید: «مفسر هستیم» یا «نیستیم». اگر این طور باشد، این دادگاه نیست.

رئیس: این سؤالات برای روشن شدن ذهن دادگاه است. شما برای مدافعات خود می‌توانید در خاتمه سؤالات صحبت کنید.

دکتر مصدق: بنده تمام مسائل را در تمام عرایض روشن می‌کنم. اگر جایی تاریک باشد، آن وقت باید سؤال شود. من که تازه دادگاه ندیده‌ام، البته بنده منتهی نبوده‌ام؛ ولی در مملکتی تحصیل کرده‌ام مثل سویس که در دادگستری آنجا کارآموری کرده‌ام. و می‌دانم که دادگاه باید به منتهی اجازه دهد از خود دفاع کند. بعد رئیس اگر دید جایی روشن نیست، می‌گوید: «جواب این سؤال را بدهید». اگر بنا باشد بنده مطابق سؤالات آقای رئیس دادگاه حرف بزنم، این که دادگاه نمی‌شود.

یکی از نمایندگان: چطور دادگاه نهم استند دادگاه بود؟

رئیس: کیست که صحبت می‌کند؟ هر کس اظهار نمود او را خارج سازید. [خطاب به دکتر مصدق] سؤال من این

است که فرمان اعلیحضرت چه وقت به شما ابلاغ شد؟

دکتر مصدق: یعنی بعد می‌توانم دفاع کنم؟

رئیس: حالا جواب بدهید تا بعد.

دکتر مصدق: اگر نگذارید، این دادگاه نیست.

رئیس: خواهش می‌کنم به سؤال جواب بدهید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. یک ساعت بعد از نصف شب یکشنبه ۲۵ مرداد دستخط اعلیحضرت را آوردند. من زیارت کردم و رسید هم دادم. پس از وصول دستخط را مورد مطالعه قرار دادم. دیدم که این دستخط اصالت ندارد؛ یعنی امضایی از اعلیحضرت گرفتند و یک تاریخی هم که ۲۴ مرداد باشد اعلیحضرت گذاردند. پس از آن، متن دستخط را نوشتند. آن دستخط جزو کاغذهای بنده در آن صندوق بود که برده‌اند. ولی الان برای اینکه ثابت کنم که این عریض من صحیح است یا نیست، دستخط نخست وزیر آقای سرلشکر زاهدی را که اینجاست به عرضتان می‌رسانم تا بدانید عریض من صحیح است. دستخط نخست وزیر آقای سرلشکر زاهدی هم عین فرمان عزل من است. (در این موقع عکس دستخط نشان داده شد) یعنی اعلیحضرت یک امضایی فرمودند و تاریخی گذاشتند و بعد دستخط نوشته شده. این مسائل باید روشن شود. باید اجازه بدهید یک متهمی را که می‌خواهید اعدایش کنید حرقش را بزنند. شما می‌خواهید او را در کادری قرار دهید و مانع از حرف زدن و دفاع او بشوید. این دستخط نخست وزیر سرلشکر زاهدی را ملاحظه بفرمایید: (دکتر مصدق دستخط سزور را به دست گرفت و به هیئت قضات نشان داد) ملاحظه بفرمایید: اینجا نوشته ۲۲ مرداد با صحه اعلیحضرت. بعد ملاحظه بفرمایید که سه سطر اول خیلی به هم نزدیک است. سطر چهارم گشاد نوشته شده. بعد خط آخر را که به صحه نمی‌رسیده، طوری نوشته‌اند که به صحه برسد. این عین دستخط خود بنده بود که در گاو صندوق بود و آن را بردند.

رئیس: برای رفع تردید و شبهه خود و تشخیص اصالت فرمان چه اقدامی کردید و موضوع را به اطلاع چه اشخاصی رساندید؟

دکتر مصدق: اولاً راجع به اینکه به اطلاع چه اشخاصی رساندم، هیچ نظرم نیست. زیرا من در اطاق خواب خود راحت می‌کردم و آقایان وزیران هر وقت که در اطاق من می‌آمدند، مطالبی اگر بود می‌گفتند. آن روز من نمی‌دانم که کدام یک از آقایان وزیر آمدند و از دستخط اطلاع پیدا کردند. حافظه کاملی ندارم و کراراً به آقای دادستان گفتم که «شما بروید به آنها مراجعه کنید. اگر گفتند دستخط را دیده‌ام که حرفشان درست است. اگر هم گفتند ندیده‌ام، آن هم حرفشان درست است.»

رئیس: آیا معترفید که صبح روز ۲۵ مرداد هیئت وزیران را برای تشکیل جلسه فوق العاده دعوت کرده‌اید یا خیر؟
دکتر مصدق: بله معترفم که ساعت... ساعتش نظرم نیست. شاید نزدیک شش و نیم بود. گفتم به آقایان وزرا اطلاع دهند که بیایند تا از وضعیت شب مسوق شوند. زیرا اگر اطلاعی نداشته باشند نمی‌دانند در مقابل مردم چه بگویند. آنها نه می‌توانند این جریان را تکذیب کنند و نه اطلاعی از جریان دارند. پس بهتر است که بیایند و از آوردن دستخط مسوق شوند. دستور دادم اعلامیه‌ای هم در رادیو بخوانند برای اینکه شهرتهای بسی اصل موجب اختلال و ناامنی در مملکت می‌شد.

رئیس: نظرتان هست مفاد آن اعلامیه که آن روز ۷ صبح صادر کردید چه بوده؟

دکتر مصدق: بله. من اعلامیه‌ای را که دادم بر اینان می‌خوانم.

رئیس: بسیار خوب. چه ساعتی آن اعلامیه را که ساعت ۷ صبح منتشر شد تنظیم کردید؟

دکتر مصدق: والله من نمی‌دانم. باور بفرمایید همین شخصی که اکنون در دادگاه حضور دارد به من در موقع بازپرسی یادآوری کردند و این موضوع را نیز پرسیدند. باور بفرمایید من به ایشان گفتم که دعوت هیئت وزرا را فراموش کردم. در چنین روزهای حساسی این مطالب چیزهایی نیست که انسان به خاطرش بسیار. این آقایان [شماره به سرتیپ (آزموده) در جریان بازپرسی گفتند: «شما هیئت وزیران را دعوت کردید» دیدم صحیح است. بعد دیدم که

اعلامیه هم تهیه کرده بودیم.

رئیس: پس موضوع فرمان عزل و دستخط را به استحضار هیئت وزرا در آن جلسه رسانیدید؟
 دکتر مصدق: رساندم آقا، خیر، من در هیئت وزرا نرفتم. تمخیر، به هیچ وجه. دلایلی دارم که عرض خواهم کرد.
 رئیس: علت اینکه با وجود تشکیل هیئت دولت در آن ساعت بطور فوق العاده و برای یک موضوع مهم دستخط ملوکانه را به استحضار هیئت وزیران رسانید چه بود؟

دکتر مصدق: علت این است که فکر کردم اگر بروم به هیئت دولت دستخط ملوکانه را ببرم و بگویم صحیح است، بنده حالا آن جنبه قانونی را هم رها می‌سازم و از نظر قانون اساسی صدور چنین دستخطی مجاز نبود. بنده از نظر اصالت دستخط که تردید داشتم، گفتم اگر دستخط را به هیئت ببرم و بگویم این دستخط ملوکانه دایر به عزل من است، اگر اجرا نکنیم خیر در شهر منتشر می‌شود و مخالفین دولت عدم اجرای آن را بهانه تبلیغات سوء بر علیه دولت قرار داده و وضعیت شهر را به صورت اختلال و ناامنی درمی‌آورند. پس به نظر خودم این طور آمد که از بسایت دستخط راجع به اصالت آن مطمئن بشوم سپس به هیئت وزیران بروم و راجع به اینکه این دستخط نافذ هست یا نیست صحبت بکنم. زیرا اگر دستخط اصالت نداشت که دیگر صحیحی لازم نبود، چون بیم آن بود شهرت بدهند که دستخط شاه را دکتر مصدق اجرا نکرد و عده‌ای را تحریک بکنند که من نمردمی‌کنم و آنها مملکت را مختل بکنند. به همین جهت صلاح ندیدم تا اصالت معلوم نشود، دستخط را مطرح بکنم.

رئیس: پس قبل از رفع شبهه در اصالت فرمان اعلامیه‌ای که روز ۲۵ مرداد مبنی بر انحلال مجلس شورای ملی صادر نموده‌اید و آن را به امضای دکتر محمد مصدق بدون ذکر سمت امضا کردید. موضوع آن چه بود و چرا نه سمت خود را تعیین کرده‌اید نه نبودن نخست‌وزیری خودتان را؟

دکتر مصدق: علت صدور اعلامیه راجع به انحلال مجلس این بود که نمایندگان مخالف دولت از رفتن به مجلس و از تبلیغات بر علیه دولت سوء استفاده می‌کردند. من برای جلوگیری از این تبلیغات لازم می‌دانستم که انحلال مجلس شورای ملی را که دو میلیون اشخاص روشنفکر ساکنین شهرهای کشور به آن رأی داده بودند به اطلاع عامه برسانم تا نمایندگان مخالف به عنوان اینکه نماینده ملت هستند نتوانند علیه دولت اقدامی بکنند. اما راجع به اینکه چرا سمت نخست‌وزیری من در پای اعلامیه نوشته نشده، این اولین دفعه‌ای نیست که دستگاه نخست‌وزیری یک چنین اشتباهی کرده باشد. تحقیق بفرمایید ببینید نا حال چند مرتبه اتفاق افتاده که ماشین نویس فقط آن چیزی را که باید بنویسد نوشته و نخست‌وزیر را نوشته و بعداً آورده و من امضا کرده‌ام. اینکه آوردند خواندند و عنوان نخست‌وزیری نداشت دلیل این نیست که من خود را نخست‌وزیر نمی‌دانستم و خودم را یک محمد مصدق بی‌سمتی نامیده‌ام. تحقیق بفرمایید ببینید که از آن روز به بعد چندین فقره چیز به امضای من رسیده که همه عنوان نخست‌وزیری را داشته، من شرس و واهمه‌ای نداشتم که به عنوان نخست‌وزیر آن را امضا کردم. امروز هم که در زندان هستم، امروز هم که زیر دست یک نظامی هستم، به محول و بوه‌الهی دارم بگویم که من نخست‌وزیر قانونی مملکت هستم.

در این موقع دو نفر از تماشاچیانها فریاد زدند: «خفه شو!» بلافاصله سکوتی در تالار آئینه حکمفرما گردید. دکتر مصدق سخن خود را قطع کرد و سر را به عقب برگردانید تا متوجه صدا گردد.

با بلند شدن صدای «خفه شو» سر لشکر مقبلی رئیس دادگاه دستور داد تا دو نفری را که تظاهر کردند از جلسه طوارج کنند و کارت آنان نیز ضبط گردد. در انجام این دستور دو نفر مزبور را از تالار خارج می‌ساختند.

رئیس: سؤال: طبق محتویات پرونده، عصر روز ۲۵ مرداد ماه مبینگی در میدان بهارستان...
 دکتر مصدق: آقا من خسته شدم، نمی‌توانم، اجازه بفرمایید بنشینم.

رئیس: ... در بهارستان دایر می‌شود.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید من بنشینم؟

رئیس: رعایت مقررات دادگاه را بفرمایید.

دکتر مصدق: آقا، بنده ناخوشم، معلوم می‌شود حکم خدا را هم نمی‌دانید: «لَئِنْ عَلَىٰ اَنْفِرِضِي حَرْجٌ»

رئیس: مبینگی در میدان بهارستان دایر می‌شود که در آن مبینگی مهندس حق شناس شرکت داشته و دکتر حسین فاطمی نیز سخنرانی نموده است. توضیح دهید موجب برپا شدن مبینگی مزبور که در زمان حکومت نظامی عده‌ای تجمع نموده و علناً شعارهایی بر ضد سلطنت می‌داده و تظاهراتی بر علیه مقام سلطنت ایراد می‌نموده‌اند چه بوده است؟ هر گاه تشکیل مبینگی بدون اطلاع شما بوده، توضیح دهید چه عکس‌العملی از خود ایراز داشتید.

دکتر مصدق: از طرف اصناف آنچه در نظر دارم اجازه مبینگی برای عصر روز یکشنبه از دولت خواستند. من هم هیچ وقت معانعت از مبینگی که از طرف ملهون داده شود نمی‌کردم، زیرا سیاست من سیاست استعماری نیست که مردم خفه بشوند و حرفشان را نتوانند بزنند. هر وقت که ملهون، اشخاصی را که می‌دانستم اینها اختلالگر نیستند، تقاضای مبینگی کرده‌اند بنده اجازه مبینگی داده‌ام و مخصوصاً فید کرده‌ام افراد اختلالگر حق صحبت در مبینگی را ندارند.

اگر به‌شما عرض بکنم از مذاکرات مبینگی و از روزنامه‌هایی که در آن دو سه روزه منتشر شد و آن سرد آورد اینجا خوانند بگویم اطلاع ندارم باور کنید، خلاف عرض نکرده‌ام، زیرا در روزهای عادی هم من لااقل هر روز ۱۴ ساعت کار می‌کردم، در این دو سه روز که کار زیادتر بود من به‌این چیزها نمی‌رسیدم. تمام این وضعیاتی که پیش آمد به واسطه کودتای شب یکشنبه ۲۵ مرداد بوده است، این کودتا سبب شد که مردم تهران را دچار وحشت کند و سبب شد که هر کس از این وقایع بتواند سوءاستفاده کند، اگر زلزله‌ای جایی بیاید و محلی را زیرورو کند، کسی نمی‌تواند بگوید کسی حق زیرورو کردن خرابه‌ها را ندارد. هر کس میل دارد از آن آوار به قدری که بتواند استفاده کند.

این اشخاصی که کودتا کردند، رفتند در دفتر وزیر و از آنجا خودشان از پیش زن آنها با پای برهنه پروردند به‌سعدآباد توفیق کردند. همچنین یک نماینده مجلس شورای ملی را، اشخاصی را این جور می‌سیرند، آنها را توفیق کرده و توهین می‌کنند، وقتی کودتا ناقص شد و نشد که مرا بگیرند و ببرند و بعد دستخط را ابلاغ بکنند و نتوانند از کودتای ناقص یا به‌قول فرنگیها کودتای «مانکه» استفاده کنند، صبح مردمی که در نتیجه کودتا همه عصبانی بودند عکس‌العمل نشان دادند، اگر به‌شما که رئیس دادگاه هستید کسی بی‌احترامی کند، شما نمی‌خواهید عکس‌العملی نشان دهید؟ چرا در روزهای سی‌ام تیر که من نخست‌وزیر نبودم...

رئیس: خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: ... که من داخل در کار نبودم، روز ۲۶ تیرماه که استفاده‌ادم، تمام کارمندان نخست‌وزیری را روانه ساختم، چرا همین بساط در روز سی‌ام تیر به‌یاشد و کسی جلوی آن را نگیرد؟ مگر آن روز من بودم؟ اگر در شهری مردم نسبت به‌موضوعی هیجان پیدا کردند و اقدامی نمودند، در یک روز نمی‌توان فوراً جلوی آن را گرفت، چنانچه دولت فعلی هم چون نمی‌تواند جلوی ناراضیها را بگیرد سقف بازار را به رویشان خراب می‌کند.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال است، خوب؟

رئیس: چرا اجازه دادید جریان میتینگ و شعارهای ضد سلطنت و استقلال مملکت و سخن ناروا به وسیلهٔ رادیو منتشر شود؟

دکتر مصدق: من چنین اجازه‌ای ندادم.

رئیس: اجازه بفرمایید علت اینکه از وسایل فنی یعنی ادارهٔ انتشارات و تبلیغات که در دست دولت بود استفاده شد چه بود؟

دکتر مصدق: جریان میتینگ مختص به این روز نبود، هر روز که میتینگ داده می‌شد ادارهٔ تبلیغات مطابق معمول جریان طبیعی را منتشر می‌کرد، حالا اگر گفته فقط اجازه داده شده که فقط آن روز خواسته‌اند جریان در رادیو منتشر شود، باید رئیس تبلیغات وقت را خواست و از او سؤال کرد که بطور استثنا از من اجازه خواسته یا نه؟ ولی اگر معمول مملکت بوده و چیزی بوده که بدان عمل شد، یک جریان عادی بود و چیزی برخلاف عادت نبوده است.

در این موقع که ساعت ۴ بعد از ظهر بود، جلسه به‌عنوان نفس ختم شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، جریان دادرسی چنین ادامه یافت:

رئیس: شما که می‌فرمایید «به اصالت فرمان اطمینان نداشتیم آن را به‌هیئت دولت نبردم و اصولاً آن روز در هیئت دولت شرکت نکردم» پس اعلامیه‌ای که در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد پس از چندین مرتبه اعلام قبلی از رادیوی تهران به‌نام اعلامیهٔ دولت صادر گردید چه بوده است؟

دکتر مصدق: قبل از اینکه به جواب مبادرت نمود، اجازه بفرمایید بنشینم؛ زیرا مریضم، لیس علی‌المریض خرج، رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: [در حالی که در جای خود می‌نست] اگر اجازه نمی‌دادید، تصور می‌کردم می‌خواهید مرا به این وسیله از پای درآورید، ولی حالا معلوم شد حسن‌نیت دارید.

قبل از اینکه به جواب تیسار محترم مبادرت کنم، باید عرض کنم: اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. [در این موقع دکتر مصدق از جای خود بلند شد] این شهادتین است که تمام مذاهب اسلام باید بگویند، یعنی حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی، این چهار مذهب تسنن و همچنین هر کس که مسلمان است این شهادتین را باید بگوید، یک شهادت هم مال مذهب شیعه است: اَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ.

من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعهٔ اثنی‌عشری هستم، مسلک من مسلک حضرت سیدالشهدا است، یعنی آنجایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم؛ از همه چیز می‌گذرم، نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم؛ هیچ چیز ندارم مگر وطن را در جلو چشمم دارم. [در این موقع دکتر مصدق به‌گسریه افتاد] رسول اکرم فرموده است: «أَعْمُ قَاتِلَيْكُمْ» — بایست و مقاومت کن، البته فرموده است: «بدون مطالعه مقاومت کن، وقتی دینی موضوعی بحق است بایست و استقامت کن.» حالا من بی‌روی از مولای خودم را که در یک عمر کرده می‌کنم؛ و تا نفس دارم، دنبال عقیدهٔ صحیح خود هستم.

اما راجع به‌مطلبی که فرمودید، اینها هم ناشی از یک مطلب است، اگر شما بگذارید من این یک مطلب را الان برای شما روشن کنم، تمام مسائل بر شخص ریاست محترم دادگاه و آقایان دادرسان محترم روشن می‌شود، آن وقت خودتان به‌من حق می‌دهید که شخصی هستم حافظ قانون اساسی و خیرخواه شخص پادشاه.

رئیس: سؤال را جواب دهید، رئیس سؤال قبلیش را تکرار کرد.

دکتر مصدق: اعلامیه را می‌خواهید بگویم چیست؟ حاضریم بخوانم.

رئیس: به سؤال جواب بدهید که اعلامیه را به هیئت دولت برده‌اید یا نه؟ صدور اعلامیه برای چه بود؟
دکتر مصدق: اعلامیه برای کودتای شب بود. حالا شخصاً آمده متکرر کودتاست. باشد. شب کودتا شد. برای اینکه هر کس در روز به شکلی که می‌خواهد از آن سوءاستفاده نکند، بنفع یکی از آقایان وزرا را خواستم و به او گفتم و او را مأمور نمودم که بی‌روید تحقیق کنید و ببینید وضعیت دیشب چه بوده و چه کار کرده‌اند. این اعلامیه را بدهید که مردم بدانند کودتایی کرده‌اند. ولی کودتا نافص شده و دولت در سرکار خود باقی است. و آن هم برای این بود که وضع مملکت را مختل نسازند.

رئیس: پس احضار هیئت دولت در ساعت ۶ صبح مربوط به فرمان ملوکانه دایر به عزل شما که در آن تردید داشته و رسید هم داده‌اید، نبوده و مذاکراتی نکرده‌اید.

دکتر مصدق: من هر کس کاغذی بیاورد دستخط و یا هر چیز دیگری باشد رسید خواهم داد. اگر رسید هم ندهد، بعداً پرسیده شود وصول آن کاغذ را اظهار خواهم کرد. دستخط ملوکانه را من رسید دادم. بعد از رسید... زیرا یک بعد از نیمه‌شب که دیگر مجال مطالعه نبود... از فرط خستگی و از فرط عصبانیت خوابم نبود. همان دستخط را که دیدم در اصالتش به همین دلیل که راجع به دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد تردید کردم. دستخطی که برای عزل من آورده بودند. بیشتر این مشکلی را که عرض کردم روشن و واضح می‌کند.

رئیس: با وجود اعتراف به دریافت دستخط شاهانه که در اصالت آن تردید داشتید. آیا معقول نبود که با وسایلی ارتباطی که در داخل و خارج کشور هر آن برای شما مقدور بود با تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از خود رفع شبهه نماید و همچنین موضوع را در هیئت دولت مطرح کنید و بعد اقدام به صدور اعلامیه کنید و حالا تردید در اصالت فرمان بشاید؟

دکتر مصدق: تحقیق کردم. گفتند اعلیحضرت اول وقت از کلاردشت حرکت فرمودند به رامسر. از رامسر هم به بغداد حرکت فرمودند. این مسئله حرکت اعلیحضرت مسبب شد که من در آن روز نتوانم در این باب اقدامی بکنم. رئیس: تشکیل هیئت دولت بنا به گفته خودتان ساعت ۶ صبح و صدور اعلامیه ساعت ۷ صبح...
دکتر مصدق: ساعت ۸.

رئیس: ... بود که محضاً هنوز اعلیحضرت همایونی حرکت نفرموده بودند. چرا موضوع به این مهملی را در همان ساعت ۶ صبح در هیئت دولت مطرح نکردید ولو اینکه تردید داشته بودید؟

دکتر مصدق: گویا تیسار محترم توجه به آنچه که قبلاً عرض کردم نفرمودید. عرض کردم اگر دستخط را به هیئت وزرا می‌بردم. چون مسئله دستخط یکی اصالتش بود و یکی نافذ نبودنش. تنها مسئله اصالت نبود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط حال من نیست»... جزایون در مسئله جعلی و تزویر دو نظر دارند: جعلی و تزویر یک وقت مادی است. یک وقت معنوی.

رئیس: خواهش می‌کنم راجع به سؤال صحبت کنید.

دکتر مصدق: آقا شما باید بدانید که جعل مادی و معنوی...

رئیس: برای من فقط لازم است جواب سوالی را که کرده‌ام بدانم.

دکتر مصدق: راجع به دستخط، یکی راجع به عدم اصالت و یکی راجع به عدم نفوذش بود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط با موافقت من نوشته شده است» یعنی «امضا برای کار دیگری کردم» این جعل معنوی است. اگر می‌فرمودند: «با این دستخط موافقم» یعنی «این امضا را قبلاً کرده و به هیراد گفته‌ام که هر وقت این امضا

آمد متن آن را بنویس، در اینجا در اصل تردیدی نیست. اما در نافذ بودن آن که باید در هیئت وزرا صحبت کنیم. یعنی آن را بیروم در هیئتوزرا و بگویم که من به این دستخط از لحاظ اصالت و نافذ بودن آن تردید دارم، به این دلیل چنانچه می‌بردم به هیئت و این مطالب را می‌گفتم، نتیجه چه می‌شد؟ نتیجه این می‌شد که ما در این دستخط تأمل کنیم. زیرا من در آن جا می‌گفتم از حیث اصالت تردید دارم. در حقیقت اینکه موافق قانون اساسی هست یا نیست که مسلماً نیست. چه می‌گفتند؟ می‌گفتند: «اجرا نکنید.»

پند نظری داشتیم؛ نظر این بود که یک قدری فکر شود که چه باید کرد تا در صلاح مملکت باشد. من خیلی در این باب فکر کردم. اینها آقا کارهای کوچکی نیست که فوراً فکر کرد و فوراً تصمیم گرفت. زیرا بعضی مسائل هست که اگر فوریت در آن بشود، ممکن است موجبات پشیمانی و ندامت را فراهم سازد. خود بسیار واقعاً مجرب هستم و می‌بینم تمام نکات را توجه دارید. حالا در این مسئله به این مهمی می‌توانستم فوراً تصمیم بگیرم و آن را نیز فوراً اجرا کنم؟ چه شد؟ گفتم باید فکر کرد و قدری تأمل کرد؛ تردید در اصالت آنکه آقای نخست‌وزیر آمده بود و خود را نخست‌وزیر مملکت خوانده است. زیرا اگر این دستخط شاه نبود، البته شخصی نمی‌آمد و بگوید نخست‌وزیرم. سپس می‌ماند که آیا ما آن را اجرا کنیم یا نه؟ حالا من می‌گویم اگر من تلگراف می‌کردم که این دستخط مال اعلیحضرت هست یا نه؟ اگر می‌فرمودند هست، آن وقت اگر اجرا نمی‌کردیم، آن وقت خیلی بد می‌شد. این بود که باید فکر کرد و آن را بررسی کرد. روز سه‌شنبه عصر شده می‌خواستیم هیئت دولت را برای این کار دعوت نمایم. ظهر سه‌شنبه هندرسن [سفیر امریکا در ایران] تلفن کرد و مخصوصاً برای عصر آن روز وقت خواست. تحقیق کنید. علی‌باشا خان صالح واسطه بود. خود سفیر پای تلفن به انگلیسی می‌گفت، او هم به فارسی ترجمه می‌کرد. سفیر کبیر هم تقریباً دو ماه در تهران نبود و با اصرار برای روز سه‌شنبه عصر ساعت ۶ از من وقت خواست. پس بهتر این است که بینم آقای سفیر کبیر چه می‌گویند. شاید در این موقع مطالب مهمی داشته باشند. بنده اول صلاح دیدم به ایشان وقت بدهم. ایشان ساعت شش و نیم آمدند و یک ساعت و نیم بودند و بعد رفتند. این بود که روز سه‌شنبه نتوانستم هیئت وزیران را دعوت نمایم. نظر این بود که در روز چهارشنبه تمام مسائل را در هیئت وزیران طرح کنیم، و اگر لازم دیدند تلگرافی به اعلیحضرت بکنند. به جهت اینکه وقتی یک نخست‌وزیری را عزل کنند، صلاح نیست که آن نخست‌وزیر مستقیماً با شاه تماس بگیرد. بهتر این بود که هیئت وزیران تماس بگیرند. اگر صلاح دیده باشند، هیئت سرود حضور اعلیحضرت. هر تصمیمی در هیئت وزیران گرفته شد همان را اجرا کنند.

رئیس: طبق منطقی خودتان که می‌گویید در کارهای مهم برای اخذ تصمیم باید با چند نفر دیگر طرح و بررسی نمود، چرا در موضوع به این مهمی هیئت دولتی را که خودتان انتخاب کرده بودید و طرف اعتماد و مشورت شما بودند، این موضوع را در همان جلسه ساعت ۶ صبح طرح نکردید؟ ثانیاً، همین طور که خودتان الآن بیان نمودید، اگر اصالت دستخط تأیید می‌شد و حتی در صورت شبهه برای تحقیق در این مورد فکر می‌کردید که باید از طرف هیئت وزیران استدلالی بعمل بیاید، عمل نمودید و بعد در همان روز حتی یا تردیدی که نسبت به رسمیت نخست‌وزیری خود داشتید...

دکتر مصدق: تردیدی نداشتم.

رئیس: ... و عدّه ملاقات با یک نماینده خارجی دادید؟ ثالثاً، به طوری که الآن بیان می‌نمودید، فکر شما این بود که به وسیله هیئت وزیران با اعلیحضرت همایونی راجع به اصالت فرمان و عزیمت ایشان تماس گرفته و استخراج حاصل نمایید. پس موضوع دستور عدم تماس در بغداد به سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در آنجا با شخص اعلیحضرت همایونی و آن تلگرافات و هن آور چه بود؟ کدام یک از منطقی شما صحیح است؟

دکتر مصدق: آقا ما سه جور مسئولیت داریم. یکی مسئولیت سیاسی است...

رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید. برای چندمین بار اخطار می‌کنم که از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: آقا، جواب سؤال است.

رئیس: بنده نرسیدم که مسئولیت چیست.

دکتر مصدق: باید توضیح بدهم. باید اجازه دهید که من هم حرف خود را بزنم. آقا، پس من عرض نمی‌کنم. پس

سؤال شما جواب ندارد. آقا، این که دادگاه نبسته.

رئیس: این دفعه چندمین است که به دادگاه توهین می‌کنید و می‌گویید دادگاه نیست. اگر یک بار دیگر به این

دادگاه توهین کنید، دستور خواهم داد جلسه سرنی باشد. شأن دادگاه بالاتر از هر چیزی است. این دادگاه به فرمان مقام

شامخی تشکیل شده که شما منتهم به عدم اجرای فرمان معظم له می‌باشید.

دکتر مصدق: بفرمایید مرا توقیف کنند. پس بنده حرفی ندارم. خیلی خوب، دادگاه است و کسی که دستور

تشکیل این دادگاه را داده خیلی شائنش از شما بالاتر بوده است. [پس از لحظه‌ای سکوت] سؤال قراونش شد.

رئیس: سؤال مجدداً خوانده می‌شود. [سؤال مجدداً قرائت شد]

دکتر مصدق: یک دولتی بقایش و سقوطش مربوط به نظر نخست‌وزیر است و وزیر در این باب به هیچ وجه

نمی‌تواند عقیده‌ای اظهار کنند. تا نخست‌وزیر هست، آنها وزیرند. وقتی که نخست‌وزیر رفت، آنها وزیر نیستند.

مسئولیت لازم است. عرض کنم که مسئولیت سه قسم است: سیاسی، جزایی، و مسئولیت حقوقی. راجع به مسئولیت

سیاسی، اگر قانون اساسی نوشته که وزرا مسئولیت مشترک دارند، این را آن مرد توجه نداشته، اینک در قانون

اساسی نوشته شده وزرا مسئولیت مشترک دارند، این مسئولیت، مسئولیت سیاسی است. یعنی یک مجلس شورای

ملی اگر یک وزیری را استیضاح کرد، رئیس دولت را استیضاح کرده، اینها روی مسئولیت مشترک همه می‌روند.

مجلسی نبوده که من در فبال مجلس و وزرای من در مقابل مجلس مسئولیت مشترک داشته باشیم.

پس من نخست‌وزیر بودم. من حق داشتم که این دستخط را اجرا کنم. با اگر تردید دارم، خواه از حیث اصالت و

خواه از حیث نفوذ اجرا نکنم. این مسئولیت را آقا من به عهده گرفتم؛ و به هیچ وجه من الوجوه وزرای من در این

مسئولیت شرکت ندارند. من خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم. حالا هم می‌دانم. الآن که در این دادگاه در مباحث وارد

شده‌ایم، تمام این مسائل را از روی قانون و سوابق مسلم می‌کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم. سفير کبير امریکا را هم

از این نظر که نخست‌وزیر بودم پذیرفتم. اگر نبودم، او از من رفت نمی‌خواست.

راجع به تلگرافاتی که از اینجا به بغداد شده، من خدا را شاهد می‌گیرم که اطلاعی از این تلگرافات نداشتم. با این

حال اگر اطلاع من سبب شود که آن وزیری که این تلگرافات را کرده است تعقیب شود، من آن قدر بلندنظر هستم که

حس او، زجر او، هر چیزی را که از این تلگرافات متوجه او می‌شود، خودم قبول تمام

رئیس: جواب نداده که موضوع این تلگراف حقیقی بر چه اصل و عقیده‌ای بوده.

دکتر مصدق: آقا اطلاع ندارم. خود او را بیاورید بپرسید که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت. من عرض می‌کنم

من با همکارانم به قدری صمیمیت داشتم که این آقای لطفی را آوردند و تهدید کردند که بر علیه من صحبت کنند. این

تهدید او هیچ جهتی نداشت.

رئیس: خارج از موضوع است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

رئیس: شما گفتید نخست‌وزیر قادر و مسئول بودید و هر کاری می‌کردید مسئولیت آن با شما بوده. در جای دیگر

می‌گوید: «از تلگرافی که وزیر خارجه من کرده، اطلاعی ندارم.»

دکتر مصدق: به‌خدا اطلاعی نداشتم.

رئیس: پس معلوم می‌شود که هر یک از وزرای شما هم خودمختار بوده‌اند.

دکتر مصدق: نه آقا، نه. کمال صمیمیت را با وزرا داشتم.

رئیس: از طرف دیگر بیان داشتید: «چون این موضوع مهم بود، اگر من با هیئت وزیران در میان می‌گذاشتم مسکن بود باعث اختلال نظم شود.» حالا می‌گویید که «من با آنها صمیمیت داشتم.» در عین صمیمیت، چرا این مطالب را به اطلاع آنها ترساندید؟

دکتر مصدق: مسائل را نباید خلط کرد. صمیمیت دو نفر با هم یک مسئله است، و سرنگاهداری یک مسئله دیگر. یک وقتی مادر بیست و پنج سال قبل در یک جمعیتی بودیم و کسی بود که سرنگهدار نبود. ماهر وقت می‌خواستیم که مسئله‌ای را منتشر کنیم، به‌او می‌گفتیم که «این موضوع را محرمانه نگه‌دار.» او هم می‌گفت و به‌همه قسم می‌داد که محرمانه نگه‌دارد. آقا، صمیمیت غیر از سرنگه‌داشتن است. هیئت وزیران دوازده نفر وزیر هستند. بنده که نمی‌توانستم بگویم: «شما حق ندارید.» اگر می‌گفتم، اطمینان پیدا نمی‌کردم که انتشار ندهند. و نرس من از این بود که این مسئله منتشر شود و دشمنان دولت بگویند که دستخط شاه را در هیئت وزیران خواندند و دولت اعتنا به دستخط شاه دابر به عزل خودش نکرد؛ و دستخطی که سبب عزل من می‌شد، سبب اختلال شود و ناسمی را در مملکت ایجاد کند.

رئیس: آقای دادستان مطلبی دارید؟

سرتیپ ازمود: ایشان ضمن بی‌اثباتان فرمودند که لطفی تهدید شده و اظهاراتی کردند. می‌خواستیم به‌عرض برسانم که آقای لطفی اینجا هستند. اگر اجازه می‌فرمایید تا موفقی که این جلسه است تشریف بیاورند که معلوم شود ایشان را تهدید کرده‌اید یا خیر؟

رئیس: فوراً بفرمایید. [خطاب به دکتر مصدق:] سانه صریح قانون مسئولیت مشرف وزیر، اینکه می‌فرمایید: «وزیر خارجه من اگر یک خطای به این بزرگی را کرده و یک تلگرافی را کرده که من اطلاع ندارم.» آیا قابل قبول است؟ و بعد به‌عهده گیرید که «هر کاری کرده، مسئولیتش با من است.» از بیانات شما این طور دستگیر می‌شود که موضوع بقای دولت شما در نظر بوده نه مصالح کشور و مملکت و مقام سلطنت. آیا قابل قبول است که بگویید: «من از کار آن وزیر بی‌اطلاعم.» [خطاب به سرتیپ ازمود:] آقای لطفی را دستور دادید؟

سرتیپ ازمود: بله.

رئیس [خطاب به دکتر مصدق:] جواب این موضوع را هم بگویید. آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: جواب را عرض می‌کنم، و بعد هم اظهارم را می‌گویم. در این موقع عبدالعلی لطفی وارد تالار جلسه شد و در صف متهمین نشست. آقا، من دو جور وزیر داشتم: وزرای بودند که از روز تشکیل جبهه ملی یا من همکاری کردند؛ وزرای هم بودند که وقتی من رئیس دولت شده، آمده‌اند و رفته‌اند. دکتر فاطمی یکی از آن وزرای بود که از روز تشکیل جبهه ملی یا من همکاری نزدیک داشت. مدیر روزنامه بود. و کبلی مجلس بود، منزل شاه رفتیم. من نسبت به‌تمام و ررای خود در کار اداریشان کوچکترین دخالتی نمی‌کردم. این جناب آقای لطفی حاضرند. در کار دادگستری هر چه ایشان می‌فرمودند، من نظر به‌اعتماد و درستی و صحت عمل ایشان قبول می‌کردم. من وزیری را که در سر کار آوردم، او را در کار خودش همیشه آزاد گذاشتم. من به‌یک وزیر نگفتم کسی را عضو وزارتخانه خود کند یا به‌او شغلی بدهد.

مسائل مملکتی دو قسم بود: یکی مربوط به سیاست عمومی مملکت است که «پولیتیک زرناله» باشد؛ آن در دست من بود، یکی مربوط به مسائل اداری است که در دست خود وزیرا بود.

رئیس: خارج از موضوع است، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: راجع به سیاست عمومی، خود رئیس دولت مختار بود. من عرض کردم از هیچ چیزم برای آنها نمی گذرم. اگر دکتر فاطمی تلگرافی کرده، عرض کردم اطلاع ندارم. بعد عرض کردم اگر دکتر فاطمی گفت من به او دستور داده ام، او دیگر مسئولیت ندارد و مرا تعقیب نفرمایید. دیگر اینکه اسخطار قانونی دارم. ماده ۱۹۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش می گوید بعد از نطق دادستان به متهم یا وکیل او اجازه داده می شود از خود دفاع بکنند. شما سرا از حق قانونی خودم محروم کرده اید. شما به موجب این ماده باید به من اجازه دهید از خودم دفاع کنم. اگر قبول فرمودید حرف صحیح زده ام و اگر قبولی نفرمودید نکات تاریخی باشد، باید اجازه دهید توضیح دهم. از هیچ دادگاهی دیده نشده که به متهم اجازه داده نشود دفاع خود را بنماید.

رئیس: حق قانونی شما سلب نشده. این سوالات برای روشن شدن ذهن دادرسان و دادگاه است. بعد شما حق دفاع خواهید داشت.

دکتر مصدق: نظامنامه این را می گوید. من قانون خوانده ام.

رئیس: دادگاه از قانون منحرف نشده است. دیگر کافی است. [خطاب به لطفی]: آقای لطفی، ...

دکتر مصدق: بیچاره لطفی!

رئیس: [خطاب به مصدق]: خواهش می کنم بین حرف دیگران حرف نزنید [خطاب به لطفی]: شما در برگه تحقیقات اظهاراتی نموده اید که عموماً به امضای خود شما در پرونده امر موجود است. امروز آقای دکتر مصدق در دادگاه اظهار داشتند که از آقای لطفی یا تهدید اعتراضاتی گرفته شده است و پاسخهایی داده اند.

دکتر مصدق: من تهدید به عرض نکردم.

در این موقع عکاسان مشغول گرفتن عکس بودند. چون صدای دوربینها مزاحم بود، رئیس دستور داد که عکاسان به کار خود خاتمه دهند.

رئیس: دادگاه لازم دانست فوراً موضوع را در حضور دادگاه و خود آقای دکتر محمد مصدق از شما بپرسد. آیا در جریان تحقیقات از شما هیچ نوع تهدیدی به عمل آمده یا نه؟ یا موضوعاتی را که شما اظهار داشته اید، از روی جبر و تهدید بوده است یا خیر؟

لطفی [در حالی که از جای خود کنار سرلشکر میرجلالی وکیل مدافع سرتیپ ریاحی برمی خاست]: تهدیدی در کار نبوده است. بازجویی به طور عادی بوده است.

رئیس: بسیار خوب، دیگر حرفی نداریم.

در این موقع به عکاسها اجازه عکس برداری و فیلم برداری از آقای لطفی داده شد.

رئیس دادگاه از آقای لطفی خواست که ذیل صورت جلسه مربوط به اظهارات خود را امضا کند. بعد از امضای صورت جلسه، لطفی از همان طرف که آمده بود در حالی که دو نفر افسر جلو و عقبش بودند بازگشت.

رئیس: بالاخره به چه مجوزی روز ۲۶ مرداد ماه به سفیر کبیر ایران در بغداد از طرف دولت دستور داده شده که سفارت با اعلیحضرت هماپونی تماس نگیرد؟

دکتر مصدق: عرض کردم آقای وزیر خارجه ای را که بروند شب بگیرند توقیف کنند و عصبانی کنند و به آن صورت او را توبیخ کنند و بعد آزاد کنند. هر کسی که با او چنین رفتاری بکنند او از عصبانیت چنین کارهایی را

می‌کند. نباید انتظار داشت کسی را عصبانی کنند و او عکس‌العملی نشان ندهد. هر کاری کرده خودش کرده. دولت هم اطلاع نداشته، و من هم اطلاعی ندارم. او هر کاری کرده یا مأمور خودش کرده. من که نمی‌توانستم قبلاً به‌سفر کبیر دستور دهم. «اگر وزیر خارجه چنین دستوری را داد، اجرا نکند.»

پس از ده دقیقه تنفس، در ساعت ۵:۴۵ مجدداً رسپت جلسه اعلام گردید.

رئیس: شما مدعی هستید: «به فرض اینکه دستخط اعلیحضرت همایونی اگر اصیل هم بود نافذ نبوده، من نخست‌وزیر بودم و هشتم، توضیح دهید با توجه به اینکه از روز ۲۵ مرداد به‌بعد مجلس وجود نداشت و اعلیحضرت همایونی هم در مسافرت بودند، آیا خود را مسئول کلیه جریانات آن چند روز می‌دانید یا خیر؟
دکتر مصدق: اولاً اینجا یک اشتباهی شود. بنده نگفتم آقای لطفی را تهدید کردند. این اسکت محتاج به تهدید نیست.
رئیس: برای محکمه توضیحات شما و جواب آقای لطفی کافی است.

دکتر مصدق: بنده بنده به‌موجب قوانین و اصول قانون اساسی، نخست‌وزیر بودم و این دستخط بر خلاف قانون اساسی صادر شده است. جناب عالی به‌دوستان اجازه دادید مدتها صحبت کند و چند جلسه مطالب خود را گفت.
رئیس: از موضوع خارج است. درباره سؤال جواب بدهید.

دکتر مصدق: بنده آقا، بنده نخست‌وزیرم و دستخط نافذ نبوده.

رئیس: کافی است، آقا. دکتر مصدق: کافی باشد. رئیس: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید؟

دکتر مصدق: عین مطلب بازپرسی را برای شما می‌خوانم. آنچه در بازپرسی بوده و بنده گفتم، الآن برای شما می‌خوانم.
رئیس: خیلی مختصر و در دو کلمه.

دکتر مصدق: تعریف می‌گویند کردید. من سؤال بازپرس و جواب آن را می‌خوانم. من نمی‌توانم تحریف کنم.

رئیس: خیلی مختصر. دکتر مصدق: در روز موشبه...

رئیس: این سؤالی که از شما می‌شود، در نتیجه سؤالاتی است که بازپرس از شما کرده و شما بدان جواب داده‌اید و...

دکتر مصدق: آقا، مطالب مرا در بازپرسی تحریف کرده‌اند. آقا، چرا نمی‌گذارید بنده عرایض را بکنم؟

رئیس: شما دستور داده‌اید یا نه؟ دکتر مصدق: آقا، اجازه بدهید بخوانم. دلیل داشته.

رئیس: جواب آن دو کلمه است. دکتر مصدق: حالا که اجازه نمی‌دهید، عرضی ندارم.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: واللہ، به‌قرآن خارج نمی‌شوم. اگر خارج شدم، دستور دهید مرا مجازات کنند.

رئیس: آقای دکتر، ما جواب سؤال بازپرس را خوانده‌ایم.

دکتر مصدق: آقا، مردم باید بدانند. شما بگذارید پس از اینکه حکم محکومیت مرا دادید، مردم قضاوت کنند.

رئیس: جواب سؤالات چند کلمه است و باید بدان جواب دهید.

در این موقع دکتر مصدق متن سؤال بازپرس را که در بازپرسی راجع به پایین آوردن مجسمه‌ها از او شنیده بود

را می‌خواند.

رئیس: تذکر داده شد آقای دکتر این مطالب در بازپرسی ضبط است. هم سؤال ایشان را ساخوانده‌ایم و هم

جوابهای شما را. فقط به سؤالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: آقا بنده جواب را می‌خوانم از روی بازپرسی پنجم.

رئیس: ما احتیاجی به آن نداریم. دکتر مصدق: مردم به آن احتیاج دارند.

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید. در دفاع هر چه می‌خواهید برای مردم بگویید. سؤال تکرار می‌شود: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید.

دکتر مصدق: این عین جواب من است: صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محظور خواهند کرد. یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما یا احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ پروا شده‌اند بسایورید و خودتان در محل مجسمه‌ها را کار بگذارید.» در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها آورده ...

در این موقع ناگهان یکی از تماشاچیان که در ردیفه اول نشسته بود، خطاب به دکتر مصدق گفت: «خفه شو!» بعد تپال اعتراضی او، از طرف تماشاچیان دیگر نظاهرات بیشتری علیه دکتر مصدق به وقوع پیوست. من جمله سرهنگ دوم خسروانی که جزو تماشاچیان بود فریاد زد: «باید دشمنان شاهنشاه نابود شوند!» رئیس دادگاه مرتب زنگ می‌زد و می‌گفت: «آنها را ساکت کنید.» سپس با عصانیت خطاب به دکتر مصدق گفت: شما جواب را بدهید. همین. شما نمی‌توانید زیر نشانی اعلیحضرت به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به شاه فقید و کشور دستانم بدهید. [کف زدن و ابراز احساسات تماشاچیان]

دکتر مصدق: بسیار خوب، بفرمایید.

رئیس: آقای دادستان، فرمایشی اگر دارید بگذارید بعد.

سرتیپ آزموه: چند کلمه‌ای بیشتر نیست، و من می‌توانم اگر مطلبی به نظر من رسید بگویم.

محترماً به عرض می‌رسانم: اینجانب در سمت دادستان ارتش بسیار متأسفم که آقای دکتر محمد مصدق با وجودی که ریاست محترم دادگاه و وضعی را در پیش گرفته‌اند که هیچ ریاست دادگاهی نسبت به متهم در پیش نمی‌گیرد، پشت‌پا به کلیه اصول زده و جز بدبینی و دروغ‌گویی و اهانت روبروهای در پیش ندادند.

در جلسه امروز ملاحظه فرمودید صریحاً گفتند دادستان ارتش با تهدید از آقای لطفی اعتراف گرفته. ملاحظه فرمودید وقتی لطفی را حاضر فرمودید، او صریحاً اظهار داشت که جریان بازپرسی عادی بوده است. دادستان ارتش کلیه اهانت‌های این شخص را تا این لحظه تحمل نموده. چون ملاحظه شد در برابر سؤال ریاست محترم دادگاه بساز دست به همان کاری زده که رویه هینگی او است و این عملش واقعاً غیر قابل تحمل است. اینجانب برای آخرین بار به عرض می‌رسانم حتی هر گاه این متهم به این رویه خود ادامه دهد، یعنی بخواهد کوچکترین اهانتی به مقاماتی بکند، یا به عنوان دفاع بخواهد برخلاف مصالح کشور صحبتی نماید، بالاخص اگر بخواهد با بردن نام اعلیحضرت شاهنشاه فقید [کف زدن حضار] به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی - که همان طوری که ریاست دادگاه تذکر فرمودند اساساً تشکیل دادگاه به نام اعلیحضرت است - کوچکترین آسائنه ادبی نماید، اینجانب بلافاصله تقاضا خواهم کرد دادگاه سرتی شود.

این توضیح را می‌دهم که دادستان ارتش بی‌اندازه مایل است که این دادگاه علنی باشد. و دکتر محمد مصدق هر گونه دفاع مشروعی دارد به عمل آورد. ولی همان طوری که به عرض رسید، هر گاه بخواهد مخالف مصالح کشور عمل کند، قانون به اینجانب حکم می‌کند که تقاضای سرتی بودن جلسه را کنم. اینک عین ماده قانونی را به عرض می‌رسانم: ماده ۱۹۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش، جلسات دیوان حرب علنی است مگر در مواردی که علنی بودن آن مخالف انتظامات یا مصالح کشور یا منافی اخلاق باشد که در این صورت دادستان

درخواست سرّی بودن دادرسی را خواهد نمود. در این صورت دیوان حرب قرار سرّی بودن دادرسی صادر می نماید و در پایان دادرسی حکم دادگاه فقط برای منتهم و دادستان و وکیل فرأث خواهد شد.

توضیحاً به عرض می رساند که آقای دکتر مصدق صلاحشان در این است که در برابر اعمالی که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به بعد به ایشان نسبت داده شده، دفاع مشروع نمایند. یعنی کلمه ای بر زبان نرانند که اظهار آن کلمه یا مخالف انتظامات یا مخالف مصالح کشور و یا متافی اخلاق باشد. تا به حال دو سه بار چنین کلمانی را بر زبان رانده. یعنی من باب مثال اگر منتهمی در دادگاه که علنی است علناً به وکیل مدافعتش لفظ رکبکی را استعمال کند در برابر یک عده بانوان و آقایان. و بداند که این لفظ در سراسر دنیا پخش می شود. این متافی اخلاق و متافی عفت عمومی است که این کار را این آقا کرد.

هرگاه منتهمی مانند آقای دکتر مصدق یا جنّۀ عوام فریبی نامی از دول خارجی ببرد و بخواهد به این دادرسی رنگ سیاسی دهد. این مخالف مصالح کشور است. هرگاه دکتر محمد مصدق نحوه بیانش طوری باشد که نشانها چنان را تحریک کرده و بر علیه او ابراز احساساتی نمایند. این برخلاف انتظامات است. همان طوری که عرض کردم. این منتهم همه این اعمال را در این دادگاه نمود. اینجانب نیز به پیروی از رویۀ ریاست محترم دادگاه که احساس می کنم ساعی هستند حتی المقننور جلسات این دادگاه علنی باشد. در آن موارد تقاضای سرّی بودن نکردم. ولی اکنون صریحاً اظهار می کنم که هرگاه ضمن دفاعیاتش این مراتبی که گفته شد و مقررات قانونی را در نظر نگیرد. بلافاصله تقاضای سرّی بودن دادگاه را خواهم نمود.

این نکته را باید بگویم که اگر چنین تقاضایی نمودم. ملت ایران باید بداند که دادگاه منتهی تلاش را نموده است که دادرسی دکتر مصدق علنی باشد. اگر اینجانب تقاضای سرّی نمودن کردم. ملت ایران بداند که دکتر مصدق چون در برابر اتهاماتی که به او نسبت داده شده پاسخ قانع کننده ندارد. دست به کاری زده است که دادستان ناچاراً دادگاه را سرّی کند. اینجانب بارها عرض کرده ام این شخص جز تهمت و افترا حربه دیگری ندارد. اگر واقعاً دارد. باید به سوالات ریاست دادگاه جواب دهد: و نباید بگوید رئیس دادگاه حق سؤال و جواب ندارد.

این منتهم معلوم می شود حتی در روزنامهها جریان محاکمه جنایی را نمی خواند. در همین دادگاههای جنایی تهران اولین عملی که رئیس دادگاه صورت می دهد، استنطاق از منتهم است. دادگاه مختار است در طول جریان دادرسی در هر لحظه از اصحاب دعوی هر گونه سوآلی که دارد به عمل آورد. در برابر این انجام وظیفۀ قساوونی. دکتر مصدق می گوید معلوم می شود که این دادگاه نیست. چرا این را می گوید؟ فلسفه ای دارد. این را می گوید تا اشخاصی که وارد نیستند بگویند واقعاً این دادگاه چه عمل خلاف قانونی می کند. این را می گوید تا اذهان را مشوب کند. تمام اینها نشانه این است که دفاع مشروع ندارد... دکتر مصدق: بعله!

سرتیب از موده: ... زیرا اگر دفاع مشروع داشت. به هیچ وجه این کلمات را بر زبان نمی راند. اینجانب دیگر عرضی ندارم. آخرین تقاضایم از ریاست دادگاه این است که به منتهم تذکر دهند عملی از او سر نزنند که اینجانب ناچار شوم تقاضای سرّی بودن این دادرسی را کنم.

دکتر مصدق: شما درباره بنده هیچ کاری بالاتر از اینکه بنده را به دار بزنید. نمی توانید بکنید. من وقتی که آزاد نباشم در دادگاه حرف خود را زده و از خود دفاع کنم. از این ساعت اعتصاب غذا می کنم و دیگر شما مرا نخواهید دید. هم زخم راحت باشد و هم خانه ام. بروم بمریم و همه راحت شوند. از دست شما هم خلاص می شوم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: دادگاه مخالف حرف زدن و دفاعیات شما نیست.

دکتر مصدق: بده آقا! من چیزی نمی‌گویم، چون دادگاه دستوری است و شما دستور را اجرا می‌کنید. رئیس: باید به سوالات جواب دهید.

دکتر مصدق: بنده عرض کردم این‌طور جواب نمی‌دهم. رئیس: صورت مجلس کنید.

دکتر مصدق: بده بکنید. بنده از همین امشب غذا نمی‌خورم تا بسمیرم [چند تن از نمایندگان: امام‌سپه است! انشاءالله!] و از همه خدا حافظی می‌کنم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر بفرماید.

دکتر مصدق: ایشان وکیل من نیستند. من او را وکیل خودم نمی‌دانم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را بکنید! یعنی به سوالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: به سوالات بنده ایشان جواب بدهند؟

رئیس: چون به سوالات جواب نمی‌دهند، البته دفاعیات را بفرماید.

سرهنگ بزرگمهر: اینجانب طبق ماده ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش پس از اینکه دادستانی اظهارات خود را به نظر رسید که تمام فرموده‌اند، از روی ماده ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش این‌طور فرض نمود که متهم یا وکیل مدافع او باید به دفاع بپردازند. متهم پس از اینکه دادستان چندین جلسه اظهارات خود را فرمودند و در روزنامه‌ها منعکس گردید. عین روزنامه‌ها را از لحاظ اجازه‌ای که داشتم به موکلم دادم. موکلم از روی آن یادداشت‌هایی تهیه نموده که خود به دفاع بپردازد. از روی اظهارات تیسار دادستان و جواب‌هایی که متهم به پاسخ ریاست محترم دادگاه می‌دهند، ملاحظه می‌فرمایید بنده یادداشت می‌نمایم و پاسخ‌هایی که داده خواهد شد مبنای دفاعیات اینجانب را تشکیل خواهد داد. چون سوالاتی که از موکلم می‌شود فسمنی است که در پرونده بازجویی متدرج است. مثلاً در موضوع مانحن‌فیه، بنده از خود جز آنچه موکلم در بازجویی گفته‌اند و اکنون نیز قرائت می‌نمودند چیزی نمی‌توانم بگویم.

چنانچه در جلسات اولیه دادگاه به عرضی رساندم، کلیه این امور مربوط به شخص ایشان و یا دستوراتی بوده که صادر نموده‌اند می‌باشد؛ و آن‌طور که بخواهم دفاعیاتی نمایم حتی در کلماتش نیز بایستی به ایشان مراجعه نمایم. از این رو اگر اجازه فرمایند، آن سحی را که خود متهم باید ایفا نماید ایفا نموده و پس از آن بنده به دفاعیات بپردازم. چند نکته‌ای که تاکنون بنده تهیه کرده‌ام این است که کلیه فرمایشات تیسار دادستان را با شخصاً نوشته یا از روزنامه‌ها خلاصه نموده‌ام و فهرستوار درج کرده‌ام که پس از اینکه جریانات اولیه دادگاه که در ماهیت وارد شده بگذرد از روی آن خلاصه‌ها و جریاناتی که تحقیق می‌شود به تهیه لایحه دفاعیه خود بپردازم و وظیفه قانونی خود را انجام بدهم. چون این سوالاتی که ریاست معظم دادگاه می‌فرمایند مربوط به خود ایشان است، لذا بنده صلاحیت جواب‌گویی را علی‌الظاهر ندارم.

رئیس: حق دفاع از موکل شما مناقض نشده. مطابق ماده ۱۹۸، دادگاه برای کشف حقیقت دارای اختیارات کامل است. می‌تواند حتی در جریان دادرسی حضور هر کسی را که استماع بیانات او لازم باشد بخواهد. می‌تواند حاضر نمودن هر مدرکی را در خواست نماید. بنابراین حق مسلم دادگاه است که مواردی را که برای او تاریک است این سوالات را می‌کند که روشن شود. حال اگر موکل شما از پاسخ خودداری می‌کند، مفهومی این است که جوابی ندارند. بنابراین آن چیزی که نوشته شده بخوانید و موقع آخرین دفاع هم خود آقای دکتر مصدق صحبت کنند.

سرهنگ بزرگمهر: ریاست محترم دادگاه در اداره دادگاه طبق موازین قانونی اختیار اتسی دارند که اعمال

می فرمایند. منظور بنده از ذکر ماده ۱۹۷ این است که در قسمت اخیر آن نوشته شده: «... پس از آن، متهم یا وکیل مدافع او به دفاع می پردازند.» ماده ۱۹۸ نیز همان مطالبی است که ریاست محترم دادگاه فرمودند. چون نام متهم قبل از وکیل مدافع آمده و موکل خود را برای مرحله اول دفاع آماده فرموده اند، این است که تقاضا دارم این اجازه را بفرمایند. ولی اگر موکل از دادن پاسخ خودداری نمودند، دادگاه را برای هفتاد و دو ساعت که حد مجاز تعطیل است تعطیل فرمایند تا بنده روی الزام قانونی حاضر برای دفاع از موکل بشوم. زیرا بنا به مطالبی که قبلاً عرض شد، خود را آماده دفاع به آن معنی نکرده بودم. زیرا کیفرخواست دارای هفتاد بند طولانی است. علاوه بر آن، دادستان محترم چندین جلسه از کیفرخواست خود دفاع فرمودند، از این رو بایستی برای نکانی که جواب داده شود آماده گردم.

ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر ده دقیقه نفس داده شد.

در ساعت ۶:۴۰ مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: آقای دادستان، بفرمایید.

سرتیپ از موده: با کسب اجازه از ریاست محترم دادگاه، اینجانب ناچاراً باز چند دقیقه ای باید وقت دادگاه محترم را بگیرم تا شاید این دادرسی جریان عادی و طبیعی خود را طی کند. در عرض می رسانم علاوه بر اینکه منظور خدای نخواستہ قصد اهانت و توهین نیست، سعی و کوشش دارم همان طور که گفتم این دادرسی بسیار عادی بگذرد، متهمین و وکلای محترم مدافعشان هر دفاعی دارند به عمل آورند و به نحوی امین وظیفه را انجام دهند که این دادگاه نمونه ای از یک دادرسی توأم با حق و حقیقت و عدالت باشد.

اجازه می خواهم بیانات خود را بدون تکلف با صراحت تمام به عرض برسانم. بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم. امشب و در این جلسات آقای دکتر مصدق دو نهدید فرمودند؛ یکی اینکه دیگر به سوالات ریاست دادگاه پاسخ نمی دهند و اساساً دفاع نمی کنند؛ یکی هم اینکه از امشب اعتصاب غذا خواهند کرد.

دکتر مصدق: نگفتم دفاع به عمل نمی آورم. چرا این حرف را می زنید؟

رئیس: حرف نزنید، آقا. در موقع خود صحبت بکنید.

دکتر مصدق: بله، بسیار خوب.

سرتیپ از موده: اینکه عرض می کنم بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم این است که در موقع تحقیقات لحظه ای فرا رسید که آقای دکتر در برابر سؤال من روی نختطواب نشی شدند و فرمودند: «دیگر کلمه ای جواب ترا نمی گویم.» به عرضشان رساندم که «جناب عالی مختارید، ولی می روم و به دنیا اعلام می کنم که آقای دکتر جواب مرا ندادند. این تشانه این است که دفاعی ندارند و جوابی ندارند بدهند.» کار به جایی رسید که یک سلسله سؤال و جوابهایی که روی این زمینه به عمل آمد بنده در پرونده صورت مجلس کردم که آنرا ریاست دادگاه قرائت فرموده اند. چون صورت مجلس کرده ایشان را مستنکف قلمداد کردم، لحظه آخر فرمودند: «عجب این طور که می فرمایید صحبت شما قانونی است و باید جواب بدهم.» این آقای لطفی هم بودند و عرض مرا نآید کردند. همین آقا آن روز از ساعت ۵ تا ۱۱ شب با بیانی شیوا جواب دادند. حال اگر جواب هم نمی دادند آسمان به زمین نمی آمد. صورت مجلس می کردم که جواب نمی دهند و با تحقیقات از سایرین تصمیم نهایی درباره ایشان می گرفتیم. پس نتیجه ای که می گیرم این است که آقای دکتر مصدق وقتی در دادگاه می گویند: «جواب نمی دهم» به نظر

اینجانب اصرار موردی ندارد. واقعاً وقتی متهمی می‌گوید: «جواب نمی‌دهم»، به نظر می‌رسد باز پرس یا دادستان و یا دادگاه هیچ جایزه‌ای ندارد جز اینکه از روی اوراق پرونده تضاروت خود را بنماید.

پس به نظر اینجانب جواب ندادن ایشان به هیچ وجه مانع انجام وظیفه دادگاه نیست؛ بالاخص که ایشان در موقع ایراد به صلاحیت هر چه داشتند گفتند. اگر اشیاء نکند، در همان موقع چندین بار گفتند و قسم خوردند که «دیگر حرفهای من همانها هست که می‌زنم» و ریاست دادگاه هم اجازه فرمودند، و همه حرفهایشان را هم به نظر بنده زده‌اند. پس این تهدید ایشان کوچکترین اثری در انجام وظیفه دادگاه نخواهد داشت. و اما تهدید به اعتصاب. اینجانب در سال ۱۳۲۵ بر اعتصاب کارگران آبادان دادستان بودم. روزی رئیس پلیس آبادان را توقیف کردم. نصف شب فرماندار غیر نظامی کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست. تصور کردم امر مهمی پیش آمده است. حضورشمان که رسیدیم، با آب و تابی فرمودند: «این رئیس اعتصاب غذا کرده. حال چه باید کرد؟» عرض کردم: «خدا پدر و مادرت را بیامرزد که نصف شبی مرا کتشدی اینجا» و راهم را کشیدم و رفتم منزل. صبح به طور عادی در سر خدمت آن رئیس پلیس مرا خواست و تهدید می‌کرد که «یا مرا آزاد کنی یا آن قدر غذا نمی‌خورم تا بمیرم». با نهایت خسوسردی عرض کردم که «اگر بنا باشد هر مجرمی که در زندان است بگوید غذا نمی‌خورم و او را آزاد کنند، خیال می‌کنم دنیا پر از مجرم می‌گردد. مختارید غذا میل بفرمایید؛ مختارید میل نفرموده به قول خودتان از گرسنگی تلف شوید.»

حال همان پاسخ را به ایشان می‌دهم. با این تفاوت که ایشان یک سابقه اعتصاب غذا در همین جا هم دارند. آن این است که روزی سرگرد بلالی افسر محافظ به اینجانب تلفن کرد که یک روز است ایشان اعتصاب غذا کرده‌اند و غذا هم میل نمی‌فرمایند.

بنده در حدود پنج و نیم بعد از ظهر خدمتشان شرفیاب شدم. عرض کردم: «چرا غذا میل نمی‌کنید؟» مقدمانی چیدند و فرمودند: «من از جوانی هر حرفی که زده‌ام ممکن نیست روی آن حرف چیز دیگری بگویم.» عرض کردم: «شاید غذای اینجا ماکول نیست. حال خوب است به بنده بفرمایید چه نوع اغذیه‌ای میل دارید.» به سرگرد بلالی هم گفتم: «یک مداد و کاغذی بردار و غذایی که آقا می‌فرمایند یادداشت کن.»

این آقا یک صورت بالا بلندی دادند. [خنده نماند چنان] مثلاً فرمودند جوجه سرخ کرده میل دارند. فرمودند: «از پوره سیبزمینی بدم نمی‌آید.» نوشت تا کار بدسر رسیده. فرمودند: «گلایه و هلو هم میل دارم.» بنده خوشحال شدم که غذا میل می‌کنند. صورت که تمام شد، گفتم: «اجازه می‌فرمایید جای بیاورند؟» دست مرا گرفته گفتند: «سر تپ آزموده، معلوم است هنوز مرا نمی‌شناسی. حرف من یکی است.»

بالاخره پس از یک ساعت با میل وافر غذا میل کردند.

دکتر مصدق، موضوع منتهی شده بود.

سرتپ آزموده: اعتصاب غذا نه تنها عملی است غیر مشروع، بلکه هیچ شخص یا شخصیتی عنوان اعتصاب غذا نمی‌کند. صریحاً خدمتشان عرض می‌کنم اگر اعتصاب غذا فرمودند، تا آن اندازه که به وسیله عادی مسکن است به ایشان غذا خوراند می‌شود.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتپ آزموده: حال اگر خدای ناخواسته اعتصاب غذا موجب تلف شدن ایشان شد... [یکی از تماشاچیان:

«انشاءالله»] دیگر هیچ کس مسئولیت ندارد جز خود ایشان. این هم جواب سؤال دوم ایشان.

موضوع سوم موضوع بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد. بنده از بیانات ایشان بسیار تعجب می‌کنم. با

نهایت معذرت به عرضشان می‌رسانم مثل آن است که این سرکار سرهنگ از ساعت اول تا این لحظه مأیوس بوده‌اند که زیر پهل آقای مصدق را بگیرند و به دادگاه بیاورند و ببرند. این سرکار سرهنگ و کیل تسخیری دکتر محمد مصدق هستند. متهم یک وضعیت دارد و کیل مدافع وضع دیگر. متهم ممکن است مانند یک بیماری که چهل درجه تب دارد هذیان بگوید؛ ولی وکیل مدافع موظف است که نقاط ضعف متهم را ترمیم کند. وظیفه وجدانی او به مراتب پیش از وکیل است که متهم شخصاً او را انتخاب کرده است. خوشوقتم که در این جلسه امشب سرکار سرهنگ بزرگمهر چند مرتبه گفتند: «موکل من پس معلوم می‌شود که ایشان آقای دکتر مصدق را موکل خود می‌دانند که این موضوع جای بسی خوشوقتی است.

ولی اینکه فرمودند چون دادستان چندین جلسه صحبت کرده هفتاد و دو ساعت دادگاه تعطیل شود تا ایشان بتوانند دفاع کنند. این گفتار برای اینجانب بسیار تازگی دارد سرکار سرهنگ بزرگمهر نزد اینجانب وظیفه قانونی و وجدانی دارد که از موکلشان دفاع کنند و شروع به دفاع نمایند. حال بیستم اگر یک وکیل مدافع تسخیری بست به دست موکل داد و گفت دفاعی ندارم، آیا باید دادگاه تابع آن متهم و وکیل شود یا دادگاه باید وظیفه خود را انجام دهد؟ بالاخص در دادگاهی که متهم دو نفر است و تکلیف متهم دیگر با این اوضاعی که پیش می‌آید غیر معلوم است؛ و اگر اشتباه نکنم وکلای مدافع متهم دیگر بسیار ناراحت هستند، زیرا هر یک شغلی دارند و این جریان آنان را از کار اصلی بازداشت است.

درباره سرکار سرهنگ بزرگمهر عقیده اینجانب این است که باید صریحاً یا دفاع کنند و یا بگویند دفاعی ندارند بکنند. شوق دیگری هم ندارد. مجوزی هم ندارد که دادگاه حتی یک ساعت جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد تا سرکار سرهنگ آماده برای دفاع گردند. ایشان از لحظه‌ای که دادستان ارتش شروع به بیان کیفرخواست نمود، در اینجا حضور داشتند و هر لحظه باید آماده دفاع باشند. این اصول دادرسی است و بسته به میل و عقیده نیست.

پدیده است سؤال ریاست محترم دادگاه از شخصی متهم به عمل می‌آید نه از وکیل مدافع. ریاست دادگاه حق دارند در تمام جریان دادرسی از متهم، از دادستان و از هر کس که هر گونه سؤالی دارند به عمل بیاورند. تکلیف تعیین کردن برای ریاست دادگاه از وظیفه وکیل مدافع و دادستان خارج است. اینجانب به سهم خود از سرکار سرهنگ بزرگمهر خواهش می‌کنم که به دفاع بپردازند. اگر دفاعی ندارند، صریحاً بگویند که «من دفاعی ندارم» تا دادگاه تکلیف خود را بدانند؛ همان طوری که به نظر اینجانب تکلیف دادگاه با آقای دکتر مصدق معلوم شده، زیرا ایشان صریحاً فرمودند که «حرفی ندارم بزمن».

دکتر مصدق: گفتم می‌زنم. جانی نبردم که بگویم می‌زنم.
سرتیپ آزموه: اینجانب دیگر عرضی در این باره ندارم و منظورم از ذکر این عرایض این بود که دادگاه زودتر...

دکتر مصدق: بعله، تکلیف ما را روشن کند که وضع خود را بدانیم و برویم بی کارمان.
سرتیپ آزموه: ... تکلیف خود را بدانند.

ساعت ۷/۱۰ جلسه خاتمه یافت و جلسه دیگر به ساعت ۱۰ بامداد بکشنه ۸ آنر موکول گردید.

جلسه هیجدهم

هیجدهمین جلسه دادرسی هر ساعت ۱۰ به‌امداد بکشمبه ۸ آذر ۱۳۳۲ در تسالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. تماشاچی بسیار کم بود، دکتر مصطفی هنگام ورود گفت چه دادگاه خلوتی است. پس از قرائت صورت جلسه قبل، دادگاه شروع به کار کرد.

رئیس: نبالاً تذکر داده می‌شود طبق اصول و مقررات، دادگاه مجاز است در هر موردی که مقتضی بداند از متهم استنطاق کند. کما اینکه این موضوع ضمن ماده ۳۹۳ آیین دادرسی کیفری که در دادگاههای نظامی نیز قابل اجراست، پیش‌بینی شده است. منشی دادگاه، عین ماده را قرائت نماید.

منشی دادگاه:

ماده ۳۹۳ - رئیس محکمه می‌تواند قبل از استماع اطلاعات از مطلعین یا در اثنا یا بعد از آن از متهم در هر موردی که مقتضی بداند استنطاق نماید و مراقب باشد که اعاده مذاکرات سابق نشود.

رئیس: اکنون از تیسار سرتیپ نقی ریاحی سوالاتی به عمل می‌آید. سؤال: آیا شما ریاست ستاد ارتش خود را به فرمان شاهنشاهی و به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌دانستید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟ البته بنده ریاست ستاد خود را به عنوان ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌دانستم و هیچ موقعی در این مورد تردیدی برای بنده نبود.

رئیس: سؤال: آیا به‌وظایف نظامی خود نسبت به انجام این مأموریت مهم آشنا بوده‌اید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: بنده تصور می‌کنم به‌وظایف نظامی خود کاملاً آشنا بوده و همیشه حداکثر تلاش خود را برای حفظ منافع ارتش شاهنشاهی تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام داده‌ام.

رئیس: سؤال: آیا شما به‌صحت دستورالعمل‌ها و امریه‌هایی که دادستان ارتش ضمن کیفرخواست تصریح نموده و مدعی هستند که به‌امضای شما در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه صادر شده است، اعتراف دارید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: صحت دستورالعمل‌ها که در کیفرخواست بدانها اشاره شده و توسط ستاد ارتش در اجرای دستورات آقای دکتر مصدق که در آن موقع بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و به‌مناصبیت اینکه بنده مستقیماً شرفیاب نمی‌شدم و ایشان این اوامر را به‌عنوان وزیر دفاع ملی صادر می‌کردند، کمالاً تأیید می‌کنم. ضمن اینکه استدعا دارم دادگاه محترم توجه فرمایند در همان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد دستورات زیاد و امریه‌های مختلف دیگری نیز از ستاد ارتش صادر شده است.

رئیس: سؤال: آیا این دستورات و امریه‌ها به‌نظر شما برخلاف مصالح کشور و مقام سلطنت و بزرگ ارتشتاران

بوده است یا غیر؟ مثلاً حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه به چه مجوز و نظری بوده؟ آیا مستقیماً دستور آقای دکتر محمد مصدق بوده یا غیر؟

سررتیب ریاهی: راجع به کلمه این موارد مشروحاً عرضی در دفاع برای روشن شدن امر به عرض خواهد رسید. ولی در جواب سؤال کزنه تیسار ریاست محترم دادگاه، بنده عرض می‌کنم که موضوع دعای شامگاه و صبحگاه نه مبتکران از طرف آقای دکتر مصدق و نه از طرف اینجانب مطرح نشده. بلکه بعضی از فرماندهان که فقط از روی حسن نیت و حسن شاه دوستی به مناسبت وضع خاصی که پیش آمده بود و اغلب حضرت همایون شاهنشاهی در خارج از کشور تشریف داشتند و فرماندهان نامبرده شاید پیش‌بینی اشکالاتی را می‌نمودند، این موضوع را امر ستاد ارتش مطرح نمودند. حتی بدو این طور فکر شد که ممکن است موقتاً یکی دو روز از دعای شامگاه صرف‌نظر شود. ولی به نظر اینجانب رسید که باید موضوع را به آقای دکتر مصدق، که همان طور که عرض کردم یگانه آمر به دستگاه ارتش بودند، عرض کنم. دستوری که ایشان دادند، یعنی اسم ایران گذاشته شود، به نظر بنده در آن موقع با وضعی که بود - چون شاهنشاه و ایران به نظر هیچ سرریزی از هم جدا نیستند - راه حل موقتی مناسبی بود.

رئیس: سؤال: آیا بهتر نبود با مسئولیت مستقیمی که در مقابل بزرگ ارتشداران فرمانده داشتید به جای آنکه نیت مخالفین استقلال کشور و سلطنت را که عملاً در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مشاهده شد برخلاف موجودیت و استقلال کشور و سلطنت عمل می‌نمایند، به جای حذف نام شاهنشاه که تأثیر آن در روحیه هر فرد ایرانی خاصه سر باز غیر قابل تردید است، جستجو می‌نمودید که منظور این گزارش دهندگان یا فرماندهان اشاره شده چه بود و مسبب این توطئه و خیانت را به کفبر خود می‌رسانید؟

سررتیب ریاهی: بنده اطمینان داشتیم و هنوز هم اطمینان دارم که این پیشنهاد از روی سوء نیت یا در اثر، همان طور که ریاست محترم دادگاه فرمودند، توطئه‌ای نبود. ضمناً بنده با نهایت اطمینان عرض می‌کنم به هیچ وجه فکر این را که در آن موقع توطئه‌ای بر علیه مقام سلطنت بوده است، حتی در مغیبه خود نیز راه نمی‌دادم تا اینکه در امر سوء ظن اقداماتی که تیسار ریاست محترم دادگاه تلقین فرمودید کرده باشیم. در آن روزهای بحرانی فقط یک وظیفه خطیر در نظر بنده مجسم بود و آن حفظ ارتش شاهنشاهی بود. تمام اقداماتی که بنده شخصاً در آن روزها کردم، با این یگانه نیت پاک بود.

رئیس: سؤال: چنانچه اشاره به آن روزهای بحرانی نمودید و نیت خود را حفظ ارتش شاهنشاهی می‌دانستید، آیا به نظر شما بهتر نبود که اسم شاهنشاه در غیبت خودشان به جای اینکه حذف شود بیشتر و بهتر تکرار و محفوظ گردد؟ سررتیب ریاهی: در پاسخ سؤال ریاست محترم دادگاه بنده باید عرض کنم هر فرماندهی که در وضع بحرانی قرار می‌گیرد عکس‌العملی خاص دارد و طبق آن عمل می‌نماید. چه بسا عمل یک فرمانده بعداً مورد تنقید قرار گیرد. ولی به نظر بنده موضوعی که اهمیتش فوق‌العاده است، این است که توجه شود آیا این عکس‌العمل از روی حسن نیت بوده و برای انجام خدمتی شده است یا از روی سوء نیت و خیانت؟ بنده دلایل مقننی مشروحاً در این باره به عرض خواهم رسانید که در هیچ موقعی جز خدمت به شاهنشاه و ارتش تینی نداشته و یگانه محرک من در تمام طول خدمت تنها این دو عامل بوده‌اند، البته ممکن است بنده اشتباهی کرده باشم. من خود را فرزند این ارتش می‌دانم و حاضریم مثل یک فرزند از دست پدر تنیه شوم. (تیسار ریاهی به گریه افتاد.)

رئیس: ممکن است اسامی فرماندهانی که پیشنهاد حذف نام شاهنشاه را داده‌اند اظهار داری؟ سررتیب ریاهی: بنده بی‌نهایت خوشوقت هستم که در همین دادگاه تیسار سررتیب آزموده داستان ارتش که بنده

شخصاً به شرافت و پاکی ایشان، ولو اینکه روزی در نتیجه اشتباهات ایشان اعدام شوم، ایمان دارم. روزی تذکر دادم که اینجانب بمناسبت خصالت و خصایص سربازی که داشته‌ام، در تمام جریان بازرسیها عین حقایق را نه از لحاظ دفاع خود بلکه برای حفظ محتوا آمال خود یعنی منافع ارتش به عرض رسانیدم. در اینجا نیز اطمینان می‌دهم که در حضور دادگاه محترم جز عین حقایق چیزی عرض نخواهم کرد.

فرماندهی که ابتدا به بنده مراجعه کرد، متأسفانه در بازرسیها و مواجهه‌ای که به وسیله تیسار دادستان ارتش داده شد، شهامت و مردانگی کافی برای اقرار به اظهارات خودش را نداشت. بنده از حضور تیسار ریاست دادگاه محترم اجازه می‌خواهم اسم ایشان را که در پرونده ذکر شده است از لحاظ حفظ حیثیت یک همقطار در اینجا عرض نکنم. بعد از آنکه ایشان به من مراجعه کرده و راجع به اشکالات احتمالی که ممکن است بعضی عناصر ناراحت در موقع دعای شامگاه ایجاد نمایند مذاکره کردند، بنده معاون ستاد ارتش سرتیپ کیانی را نیز برای مشورت خواستم. آن قدر که به خاطر دارم، ایشان نیز گفتند که از طرف بعضی فرماندهان به ایشان هم مراجعه شده است. در آن موقع اینجانب اسم آن فرماندهان را سوال نکردم؛ زیرا پیش خود تصور نمودم که قاعدتاً ممکن است بعضی فرماندهان نیبهای مرکز باشند. عرض بنده تمام شد.

رئیس: سؤال: اینکه در تحقیقات اظهار داشته‌اید آقای دکتر محمد مصدق قصد تعویض شما را از شغل ریاست ستاد ارتش داشتند، جریان امر از چه قرار بوده است؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه تیسار ریاست محترم دادگاه، در اینجا نیز نکته‌ای را به عرض می‌رسانم که به نظر شخص اینجانب بزرگترین توهینی که تیسار دادستان ارتش، دانسته یا ندانسته، در دادگاه به اینجانب کردند راجع به همین موضوع بود که واقعاً طبق جمله خودشان مثل خنجر می‌به قلب من نشست. زیرا ایشان در همین مورد به عرض دادگاه محترم رسانیدند که بنده دروغ گفته‌ام. بنده مثل یک سرباز اصلاً نمی‌دانم - چون در دادگاه نیز خود را در خدمت ارتش می‌دانم - دروغ یعنی چه. هیچ نوع دلیلی نیست که بنده چنین دروغی بگویم. حال آنکه ممکن بود اگر خدای نکرده قصد دروغ گفتن بود، دروغهای دیگری برای برآنت خود بگویم.

با اجازه بر می‌گردم به سؤال تیسار ریاست محترم دادگاه. روز بیست و چهارم عصر که بنده خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم، راجع به موضوع چهار ارباب جنگی سعدآباد ایشان با من تشدد کردند بنده نیز بدلا بلی که مفصلاً در دفاعیات به عرض خواهم رسانید، چون در شغل خود ناراحت بودم با نهایت خشونت جواب ایشان را دادم. ایشان به بنده گفتند که «الان دیر است. فعلاً شما تا فردا صبح در ستاد ارتش باشید.» یا جمله‌ای نظیر این عین جمله بنده یادم نیست. بهر صورت برای بنده کاملاً روشن بود که فقط آن شب را مسئول ستاد ارتش هستم. به همین دلیل پس از آنکه آن شب به منزل خود رفتم، تصمیم گرفتم که چون شب آخر است و آقای دکتر مصدق نیز از روی سوظن عصر بیست و چهارم از بنده نوشته‌ای گرفته بودند که آن شب اتفاقی رخ نخواهد داد و بنده نیز این تعهد را کرده بودم، تصمیم گرفتم شب را در ستاد ارتش بگذرانم. علاوه بر این، تا آن حدی که بنده اطلاع دارم، در بازرسیهای آقای دکتر مصدق نیز جمله‌ای هست تقریباً به این مفهوم که «آن شب را تصمیم گرفتم سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم.» بنده تصور می‌کنم این جمله به طور روشن می‌رساند که ایشان خیال تعویض بنده را داشتند. بهر صورت اگر هم ایشان چنین خیالی نداشته و در جملات اشتباه کرده‌اند، برای بنده این موضوع قطعی و مسلم بود.

در ساعت ۱۱:۰۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد.

رئیس: سؤال از نیکسار ریاحی: صریحاً توضیح دهید دستوراتی که در ایام ۲۵ الی ۲۸ از ستاد ارتش صادر نموده‌اید، به ابتکار خودتان یا بنا به دستور و امر آقای دکتر محمد مصدق بوده است؟

سررتیب ریاحی: دستورات صادره از ستاد ارتش در روزهای ۲۵ تا ۲۸ به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود: یک قسمت عمده دستورات عادی که به وسیله خود اینجانب صادر شده و یکی از آنها را که اتفاقاً الآن به خاطر دارم موضوع پرونده فرمانداریهای نظامی شمال است. عین آن در دادستانی ارتش موجود است و روشن است که چه قسمت از دستورات به ابتکار بنده بوده و چه قسمتی دستورات دولت بوده است.

قسمت دوم دستورات که تا آن حدی که به خاطر دارم هیچ یک ابتکاراً از طرف آقای دکتر مصدق به بنده گفته نشده بود. بلکه دستوراتی بود که از روی پیشنهادات فرماندهان پس از آنکه بنده به نظر ایشان می‌رسانیدم صادر نموده‌ام. البته تمایز این دو نوع دستورات کاملاً صحیح است. ولی طرز کار ستاد ارتش در آن موقع این طور بود که روی پرونده‌ها منعکس نمی‌شد.

رئیس: سؤال: به نظر شما دستورات صادره مندرج در کیفرخواست که به امضای شما صادر شده، ضدیت با مقام شامخ سلطنت و بزرگ‌ارشتاران فرمانده بوده است یا خیر؟ ضمناً از تیسسار دادستان تقاضا دارم آن دستورات را بخوانند.

سررتیب از مرده [خطاب به منشی]: کیفرخواست را بیاورید.

[کیفرخواست به وسیله منشی دادگاه مقابل دادستان ارتش گذاشته شد.]

سررتیب از مرده: توضیحاً عرض می‌کنم...

رئیس: بهتر این است که مشروحاً شرح دهید که روشن شوند. اگر توضیحاتی هم دارید، بعد از خواندن آن مانعی ندارد.

سررتیب از مرده: محترماً به عرض می‌رسانم: به نظر اینجانب دادگاه در یک وهله حساسی است. حساس‌ترین مرحله دادگاه و یک دادرسی مرحله‌ای است که طبق قانون، ریاست محترم دادگاه مستقیماً از متهمین سؤال و استنتاج می‌نمایند. بدیهی است دادگاه با اختیارات و معیعی که دارند، مختارند از دادستان و هر کس نیز سؤال نمایند. جمعی طویفوتی است که ریاست محترم دادگاه سؤالات دقیق و حساسی را مطرح می‌نمایند که تردید نیست طرح این سؤالات برای کشف حقیقت است و پس، این موضوع از نحوه سؤالاتی که می‌فرمایید بخوبی هویدا و روشن است.

در امتثال امری که فرمودید، به عرض می‌رسانم: در کیفرخواست نسبت به اتهام تبصیر سررتیب تقی ریاحی چند سند ارائه شده و درج گردیده. یک سند این است که در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ رئیس وقت ستاد ارتش که تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند بدین مضمون که «نا دستور مانوی نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه حذف شود». این موضوع را سؤال فرمودید و من هم توضیحی به عرض رسانید.

سند دیگر این است که رئیس وقت ستاد ارتش در تاریخ ۳۲/۵/۲۸ بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند عیناً به شرحی که به عرض می‌رساند.

دستور داده می‌شود چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه تبصیر

می‌دهند، آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

سند دیگر این است که در تاریخ ۲۲/۵/۲۶ یکی از واحدهای خارج از مرکز از ستاد ارتش کسب دستور می نماید که در صورتی که عناصر توده ای به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت اجتماع نمایند چه عملی باید انجام داد. آن واحد تصریح می نماید که طبق اطلاع طبقات و عناصر توده ای در نظر دارند که بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد با فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند. رئیس وقت ستاد ارتش به خط خود در زیر این گزارش می نویسد:

در مرکز فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه ها نشد چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

عین همین نوشته با امضای منجم به واحد منظور تلگرافاً ابلاغ می شود.

سند دیگر این است که یکی از فرماندهان نظامی خارج از مرکز در ۲۶ مرداد از ستاد ارتش کسب دستور می نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و ترتم سرود شاهنشاهی چیست. رئیس وقت ستاد ارتش دستور تلگرافی صادر می نماید بدین شرح:

چون فرار شاه باعث ازجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار کرده مطالبی نکند.

حال چنانچه اجازه فرمایند چون منجم در برابر سوالاتی که فرمودید پاسخهایی دادند که اینجانب با اجازه ریاست محترم دادگاه می توانم به عنوان یک قاضی ایستاده اظهار عقیده کنم. عقیده خود را در برابر پاسخهای منجم به عرض برسانم. همان طوری که عرض کردم، بسیار خوشوقتیم که بالاخر در اثر همین دقتها و توضیحات دادگاه به حقیقت خواهد رسید.

بنده در اینجا به جزئیات امر وارد نمی شوم. زیرا جزئیات را چه در کیفرخواست نوشته ام و چه در موقع بیان ادعا مشروحاً عرایض خود را نموده ام. آنچه که فعلاً به عرض می رسد، چند موضوع است که تیسار ریاضی در جلسه امروز توضیح دادند و باید موضوع روشن گردد.

مقدمتاً اینجانب از اظهار لطفشان نسبت به خود تشکر می کنم و از لحاظ شخصی بسیار متأسفم که یکی از همقطاران ما نحت تعقیب فرار گرفتند. ولی از لحاظ دادستانی و حفظ حقوق ارتش، هیچ چاره ای ندارم جز اینکه با صریحترین بیان نظریه خود را به عرض دادگاه برسانم. ممکن است اشتباه کنم، بدیهی است دادگاه بسا این دقت زاید الوصف هر گاه احتمالاً بنده اشتباه کنم، آن اشتباه را ترمیم خواهند فرمود.

اولاً فرمودند بالاترین اهانتی که دادستان ارتش نسبت به ایشان نموده است در موردی است که بنده عرض کرده ام منجم دروغ می گوید. متأسفانه چون حالیه هم در همان عقیده باقی هستیم، می گویم دروغ می گویند. حال اگر ایشان مایل باشند لفظ «دروغ» را استعمال نکنم و مثلاً بگویم «کتمان حقیقت می فرمایند». به نظر اینجانب همه این لغات همان معنای دروغ را دارد. اینجانب رویه ای جز صراحت ندارم.

ایشان چه ضمن تحقیقات و چه در محضر دادگاه به کرات فرموده اند: «من اشتباه کرده ام و طلب عفو می کنم». از لحاظ دادستان ارتش مفهوم این جملات این است که «من گناهکارم؛ منتها مرا ببخشید». حال اگر نظر ایشان غیر از این است، ایشان نباید صراحت بنده را حمل بر توهین بفرمایند. توهین مفهوم دیگری دارد. دادستانی که انجام وظیفه می کند، اگر بگوید منجم دروغ می گوید، معنایش توهین نیست.

حالت باید دید این استنباط برای بنده از کجا ناشی شده. یکی این که به طور خلاصه مدعی هستند که روز ۲۴ مرداد آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را از پست ریاست ستاد ارتش می‌نمایند، در حالی که آقای دکتر مصدق در همین دادگاه در همین باره فرمودند ایشان درست نمی‌گویند؛ چنین فصدی نبوده. اگر چنین گفتاری کرده‌اند، از ضعف ایشان بوده. ایشان حاضرند. هرگاه ریاست دادگاه مصلحت بدانند، این ادعای سرتیپ ریاحی را از آقای دکتر مصدق تحقیق می‌فرمایند.

جهت دیگر این است بر فرض اینکه آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را فرموده باشند، وقتی ما سلاخه می‌کنیم تا آخرین لحظه روز ۲۸ مرداد ایشان در پست صیز ستاد ارتش تنبسته‌اند و حالیه یک چیزی هم طلبکارند و می‌فرمایند مثلاً «این دستورات که شاه فراری است و طبقات منزجر هستند، این نشانه شاه دوستی من است». آیا به نظر دادگاه محترم با این استاد قصد آقای مصدق که ایشان را می‌خواسته‌اند تعویض کنند دلیل بر برائت و نشانه شاه دوستی است؟ این را بنده اصطلاح می‌کنم عذر بدتر از گناه. چون در برابر این اسناد متهم دفاعی نمی‌شوند بکنند، بناچار باید روی وهم و تصور یا سخفهای بدهد که این خود برخلاف آیین سربازی است. آیین سربازی این است که این افسر صریحاً بگوید: «گناهکارم» و این داستان بسته شود نه آنکه بگوید: «دادستان بمن نهمت می‌زند» چون می‌گوید دروغ می‌گوید؛ و این را بالاترین اهانت دادستان نسبت به خود می‌داند. آیا این انجام وظیفه دادستان اهانت است یا رئیس ستاد ارتش دستور صادر کند که شاه فراری است؟

دومین نکته‌ای که فرمودند این بود که فرماندهان به ایشان پیشنهاد کردند که دعای صبحگاه و شامگاه را تغییر دهند؛ و در آخر توضیحاتشان از ریاست دادگاه استدعا کردند که برای حفظ مصالح ارتش، نام فرماندهی را که چنین پیشنهادی کرده بود نبرند. ولی اینجانب در سمت دادستانی ارتش مصلحت را جز این نمی‌بینم که در این دادگاه هر کسی هر حرفی می‌زند با نهایت صراحت و وضوح باشد. زیرا اگر در این مورد بخصوص غیر این باشند، هر شنونده‌ای خیالش و فکرش به جاهای دور و دراز می‌رود. مثلاً همان عیبی را پیدا می‌کند که درباره آقای دکتر مصدق گفته‌ام. آن عیب این بود که آقای دکتر مصدق نامه نوشتند به مجلس شورای ملی که صدی بیست نمایندگان غیر ملی هستند. هر کس این نامه را می‌خواند و درباره اش فکر می‌کرد، همه را جزء آن بیست نفر غیر ملی به حساب می‌آورد. ولی اگر آقای دکتر مصدق آن بیست نفر را اسم می‌بردند، دیگر اشخاص ذمه‌شان بهمه نمی‌رفت. خوب بود تیمسار ریاحی نیز اسم آن فرمانده را می‌بردند. چون نبردند، اینجانب این قسمت را روشن می‌کنم.

اولاً، فرمودند فرماندهان پیشنهاد کردند. در تحقیقات نتوانستند آن فرماندهان را معرفی کنند. در این دادگاه هم نتوانستند فرماندهان را که منظور چند نفر است به اسم معرفی کنند.

ثانیاً، تنها فرماندهی را که معرفی کردند در تحقیقات، تیمسار سرتیپ زنگنه فرمانده دانشکده افسری بود. اینجانب تیمسار سرتیپ زنگنه را خواهرش کردم که به دادستانی ارتش بیایند. شریف آوردند. موضوع را در غیاب تیمسار سرتیپ ریاحی رسماً به میان گذاشتم. سؤال و جوابهایی شد. تیمسار زنگنه موضوع را انکار نمودند. بلافاصله تیمسار ریاحی را احضار کردم. و بین ایشان و تیمسار زنگنه مواجهه به عمل آمد. تیمسار ریاحی مصرأ می‌گفتند بنا به پیشنهاد ایشان دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شد؛ و تیمسار زنگنه این موضوع را انکار می‌کردند. بدیهی است تیمسار سرتیپ زنگنه منم نبودند. بلکه به عنوان مطلع احضار شده بودند.

اینجانب برای اخذ تصمیم بررسی کردم. تحقیقات زیادی از مطلعین و اشخاصی که در آن روزها در ستاد ارتش بودند نمودم. نتیجه‌ای که گرفتم این بود که تیمسار زنگنه در آن روزها روزی به ستاد ارتش می‌آیند و قصدشان واضح

به عزیمت دانشکده از اردوگاه افسس به تهران بوده است؛ و به طور برخورد بسا رئیس وقت ستاد ارتش صحبت می کنند. صحبت شاید از موضوع شامگاه و صبحگاه هم به عمل می آید. ولی باید دید به فرض اینکه فرماندهان شفاهاً، خبر کتاباً گزارش رسمی به ستاد ارتش داده باشند که دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شود، باید دید اگر رئیس ستاد ارتش این پیشنهاد کتبی را پذیرفت و شخصاً دستور صادر کرد که عمل انجام شود، آیا رئیس ستاد ارتش تصمیم گیرنده نبوده و مسئول نیست؟

تیمسار ریاحی خود همین امروز گفتند این دعای صبحگاه و شامگاه با حسن نیت تغییر داده شد. حال چگونه اینجانب می توانم تیمسار زنگه را مثلاً تعقیب کنم؟ یا چگونه می توانم به صرف گفته ایشان این موضوع را ناگفته بگیرم؟ بنده عرض می کنم در تغییر دعای مذکور، مسئول و جواهدگو شخص سرتیپ ریاحی باید باشد. هیچ کس دیگر مسئول نیست. پیشنهاد اسش روی آن است که پیشنهاد دادن تولید مسئولیت نمی کند، ولو اینکه آقای دکتر مصدق اجازه تغییر دعای شامگاه و صبحگاه را داده باشند. مسئول رئیس ستاد ارتش است. اساساً آقای دکتر مصدق چه می دانسته دعای صبحگاه و شامگاه چیست؟

تصور می کنم این موضوع کاملاً روشن شد. اینکه در تعقیبات گفته اند فرماندهانی را می شناخته اند، معاون ایشان سرتیپ کیانی بوده که نتوانست موضوع را روشن کند. در این جریان آنچه اینجانب استنباط کردم، این است که تغییر دعای مذکور، مانند اسناد دیگری که ارائه داده ام، اینها یک سلسله اعمالی بوده برای اینکه حتی در ارتش نام شاه بکلی از بین برود. کما اینکه دستور صادر شده شاه فراری است؛ و دستور داده شده جلوی مردم را که توده آنها بوده اند نگیرند و بگذارند مجسمه های شاه را فرو ریزند.

موضوع دیگر که باید روشن شود این است که تیمسار ریاحی امروز گفتند دستورات ستاد ارتش به دو طبقه متمایز تفکیک شده بود: یکی دستوراتی که شخصاً و مستقلاً داده اند؛ و دیگر دستوراتی که از طرف دولت بوده است.

آنچه اینجانب از بیاناتشان استنباط کرده ام، این بود که خواستند بفرمایند هر دستوری که ضد مقام سلطنت صادر شده، دستور دولت بوده؛ و هر دستوری که به طور عادی صادر گردیده، دستور رئیس وقت ستاد ارتش بوده. به نظر اینجانب این هم یک عیب مهمی است که اشخاص در برابر انجام وظیفه صادقانه حاضرند همه گونه منت بگذارند. بنده عرض می کنم اگر یک رئیس ستاد ارتشی وظیفه خود را انجام دهد، اینکه نه گفتن دارد و نه رافع مسئولیت است. در مورد اموری که وظیفه خود را انجام نداده، بنده نمی دانم رئیس ستاد ارتش چگونه کارهایش به دو قسمت متمایز تقسیم می شود. رئیس ستاد ارتش یک وظیفه دارد و پس آن وظیفه این است که سرلوحه انجام خدمتش روی وفاداری به سرگردی باشد که در برابر شاهنشاه یاد نموده؛ و باقی وظایف از این وظیفه اصلی سرچشمه می گیرد.

حال دادگاه محترم باید توجه فرماید اگر سرتیپ ریاحی که دستور داد قرار شاه محرز است، وظیفه خود را در مقام ریاست ستاد ارتش انجام داده، او را تبرئه نمایند و اعلام شاه دوسنی او را بفرمایند. ولی اگر این دستور و نظایر آن را بر خلاف وظیفه و خدمت سربازی دانستند به نظر اینجانب هر گاه سراسر خدمت سرتیپ ریاحی توأم با انجام وظیفه باشد، نمی تواند او را تبرئه کند. بهر جهت این چند نکته نکاتی بود که بنا به امری که فرمودید به عرض رساندم. رئیس هر لحظه که اراده فرمایند، هر موضوع تاریک را می فرمایند بنده روشن نمایم.

رئیس تیمسار ریاحی، پاسخ سؤال را که تکرار می شود بدهید. (سؤال تکرار شد.)

سرتیپ ریاحی: از دستورات صادره به نظر بنده که یک سرباز هستم و مثل هر سربازی نهایت درجه فداکاری را به شاهنشاه و ارتش دارم، دو دستوری که تیمسار دادستان ارتش را جمع به آنها تذکر دادند، یکی مربوط به یک

در مابعداری نظامی و دیگری مربوط به یکی از واحدهای خارج از مرکز - عین جوانی که آقای دکتر مصدق دستور داده بود به وسیله ستاد ارتش مخایره شد، برخلاف افکار من سرباز بود. همین طور که وقتی بنده این دستورات را از رئیس مرموزات دادم، او هم که یک فرد این ارتش و شاه پرست است همین نوع احساسات را داشت. همین طور که آن سرباز تلگرافچی هم که مخایره کرد. همین احساسات را قطعاً داشت.

این وجه مشترک همه ما سربازان است. ولی یک وجه مشترک دیگر نیز داریم که غیر قابل بحث است و آن اطاعت امر مافوق است. سرباز تلگرافچی به رئیس مرموزات اعتراض نکرد؛ او بمن اعتراض نکرد و در وضعی که من بودم، نمی توانستم اعتراض بکنم.

رئیس، سؤال: طبق اطلاع شما در صبح روز ۲۵ مرداد مصاحبه‌ای با روزنامه نگاران به عمل آوردید. بدون اینکه آنها را در جریان و شرح حقایق بگذارید، مخصوصاً از موضوع ابلاغ فرمان همایونی در شب ۲۵ مرداد که از جریان آن کاملاً مطلع شده بودید بحثی به میان بیاورید. مطالبی اظهار نموده‌اید که بکلی برخلاف واقع بوده و افکار عامه را منحرف نموده. علت چه بوده است؟

سرتیپ ریاحی: بنده آن روز قصد مصاحبه‌ای نداشتم. چون چند نفر مسخیر جسر اید به ستاد ارتش آمده و توضیحاتی می خواستند، آنچه برای بنده در آن روز جنبه قطعی داشت، ولی امروز به مناسبت اطلاعات دیگری که به دست آورده‌ام می فهمم که امر غیر از آن بوده است که بر حسب ظواهر بنده تصور کرده بودم. آنچه را آن روز به نظر من حقایقی می آمد گفتم. به هیچ وجه از اینکه ما موریت حقیقی سرتیپ نصیری ابلاغ فرمانی به این درجه اهمیت بوده است که مضمونش عزل آقای دکتر مصدق بوده، اطلاع نداشتم. فقط وقتی نیمسار سرتیپ نصیری به ستاد ارتش آمدند من جلوی پای ایشان برخاستم؛ و چون سابقاً در دانشکده افسری با ایشان همکاری داشتم و به روحیات ایشان کاملاً واقف بودم، یا لحن دوستانه از ایشان سؤال کردم: «این چه کاری بود شما کردید؟» ایشان فقط بمن گفتند: «کاری نکرده‌ام. حامل امری‌ای هستیم.» بنده استدعا می کنم توجه به لفت «امریه» بفرمایید که حتی نفرمودند فرمان از طرف اعلیحضرت همایونی است. و رسید آن را بمن نشان دادند. اگر آن موقع ایشان جزئیترین اشاره‌ای راجع به مضمون این امریه کرده بودند تکلیف بنده و همه ارتش روشن شده بود، مسلماً از خیلی از اتفاقات ناگوار روزهای بعد جلوگیری می شد. بهر صورت بنده به هیچ وجه از امریه یا فرمان اطلاعی نداشتم که بتوانم این موضوع را به سایر نگاران بگویم. آنچه به غیر نگاران گفتم. چند سطر خیلی مختصر بود که قبلاً در دفتر تهیه کرده و برای آنها خواندم.

در ساعت ۱۲ جلسه به عنوان تنفس تا ۳/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

در ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

نیمسار سرتیپ ریاحی، شما صبح اظهار داشتید که احساسات شخصی شما درست به عکس صدور دستورات صادره از ستاد ارتش بوده است. منتهی گفتید که بحس اطاعت به رئیس که در نهاد نظامی نهفته است، مرا بر آن داشت که از دستورات آقای دکتر محمد مصدق اطاعت نمایم. اینک از شما سؤال می شود که در مقام ریاست ستاد ارتش، فرمانده و رئیس مستقیم خود را چه مقامی تشخیص داده بودید؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه نیمسار ریاست محترم دادگاه بنده قبلاً در صورتی اجازه فرمایند راجع به بعضی نکاتی

که امروز صبح نيمسار دادستان ارتش فرمودند. هر چه می‌مورد می‌دانم در این موقع که نيمسار ریاست دادگاه سوالاتی می‌فرماید عرض کنم. مع‌ذلک یک نکته که ایشان اشاره فرمودند راجع به این است که بنده اقرار کرده‌ام که اشتباهاتی کرده‌ام؛ و نتیجه گرفته‌ام که این اعتراف به‌جرم است. همان‌طور که صبح به‌عرض رسانیدم، هر فرمانده در مقابل وضعیتی که ایجاد می‌شود، نوع خاصی تصمیم می‌گیرد. اشتباهی که به‌عرض رسانیدم، همین اشتباه در اخذ تصمیم است که ممکن است برای بنده ایجاد شده همین‌طور که برای هر فرد دیگر نیز ممکن است عارض شود. راجع به سوالاتی که نيمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند، عرض می‌کنم که طبیعتاً رئیس ستاد ارتش اوامر بزرگ ارتشداران فرمانده را که مشخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، باید اجرا نماید. ولی چنانچه مستحضر هستند، از اردیبهشت ماه به‌بعد بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اینجانب می‌بایستی دستورات آقای دکتر مصدق را اجرا نمایم. باید عرض کنم که دستورات صادره از ستاد ارتش از ۲۵ تا ۲۸ آنچه مورد ابراد است، فقط همین سه تلگراف است که ستاد ارتش واسطه انتقال آنها به‌قسمتها بوده است. قسمت دوم گزارشها که امروز صبح عرض کردم، قسمت فوق‌العاده زیاد اقدامات ستاد ارتش است که همه دال بر طرز فکر صحیح اینجانب در آن چندروزه و حسن‌نیت در حفظ ارتش می‌باشد. راجع به این دو تلگراف بود که نيمسار دادستان ارتش توضیحاتی دادند.

رئیس: توضیح دهید جمله‌ای را که در دستورات و تلگرافات خود به‌قسمتها به آن اشاره نموده‌اید، یعنی فرار شاه، مبتنی به‌چه اطلاع و دستوری بوده است.

مرتیب ریاحی: جملات این دو تلگراف عین دستورات آقای دکتر مصدق بوده است.

رئیس: بفرمایید. [خطاب به‌دکتر مصدق]: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: به‌چه علت دستور دستگیری نيمسار سپهبد زاهدی را صادر نموده‌اید؟

دکتر مصدق: به‌علت اینکه در تمام جریان سیاسی مملکت...

رئیس: شمرده‌تر و آهسته‌تر صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: من آقا نمی‌توانم. حواسم جمع نیست. اگر آهسته صحبت کنم، یادم می‌رود چه می‌گفتم. به‌علت

اینکه ایشان در سپاستهایی که کاملاً مخالف دولت بود شرکت می‌کردند، به‌این جهت دستور دستگیری ایشان را دادم.

استاد هم دارم. الآن اجازه بدهید می‌خوانم. عفتش در اسناد معلوم می‌شود.

رئیس: سؤال: سؤال دادگاه راجع به‌دستور دستگیری و توقیفی است که بعد از ۲۵ مرداد ماه به‌وسیله ستاد ارتش

صادر نموده‌اند که در آن زمان، طبق فرماتی که خودتان عکس آن را ارائه نمودید، ایشان نخست‌وزیر قانونی بوده‌اند.

دکتر مصدق: این فرمان را بنده آن روز ندیده بودم. بعد دیدم. بعد هم که دیدم، در نخست‌وزیری قانونی خودم

هیچ تردید نکردم و ندارم.

رئیس: سؤال: با توجه به‌اینکه روزنامه‌های منسب به‌دست چپ در روزهای ۲۴ و ۲۷ مطالبی دایر بر تغییر رژیم

و برقراری جمهوریت درج و منتشر نموده بودند که حزب ایران و طرفداران آنها نیز همین موضوع را انتشار داده‌اند،

چه عکس‌العملی درباره مندرجات و خواسته‌های آنان نشان داده‌اید؟

دکتر مصدق: نخست‌وزیر از این جریانات به‌چه وسیله می‌تواند اطلاع داشته باشد؟ قانون مطبوعات وضع شده

بود. دادسرای تهران و حکومت نظامی وظیفه داشتند که از این‌چنین روزنامه‌ها جلوگیری کنند. اینها که کار